

وجوه بدهند و از بابت سید ۲۲ بردارند در کل امور  
مراقب احوال اهل خانه باشند همین صفحه را به نظر  
ایشان برسانند بعد گرفته نگاه دارند بر ملا نعمه الله  
و دوستانش سلام حق باد و السلام خیر کلام .

عربی کمر - ازور جمع .

در خطاب وصایای عهد :

" و اشدُّنْ ازورهم "

بقوة نافذة من جبروت تجریدك .

قریه بزرگی در خراسان بواسطه

شهرت آقا میرزا احمد و آقا

سید حسین ازغندی در تاریخ

و آثار این امر شهرت یافت . در لوحی به پسر آقا  
میرزا احمد مذکور است قوله :

ج ع " بسمی التاطق العظیم یابن ازغند

علیک بهاء الله قد حضر کتابک لیدی المظلوم و عرضہ

العبد الحاضر لیدی العرش انزلنا لک لوحًا تعطّرت

به مدائن العلم و العرفان ان ربک هو العزیز المتان

قد اقبلنا الیک من شطر السجّج فضلاً من لدنا ان ربک

هو العزیز الوهاب انا نوصیک و الذین آمنوا بالامانة

و الذیانة و الصدق و الصفا طوبی لعبد عمل بما امر

به فی کتاب الله رب الارباب اسمع النداء من شطر عکبا

انه لا اله الا هو المقتدر المختار طوبی لابیك ثم طوبی

له انه اخبر عبادى بظهورى قبل اظهارى ان ربک

لا یعزب عن علمه من شیئى انه هو العزیز العلام اننا

ذکرناه فی الصحیفة الحمراء . الخ

و در لوحی دیگر است قوله ج و ع :

" انا بعثنا من الخاء من بشر الناس بهـذا

الظهور الذى به نادى المناد الملك لله العزیز الحمید

قد اظهرنا الاحمد ازغندی و بعثنا المحمد فروغی

لیبشر اهل الارض و السماء بهذا النور الساطع المبین

انا ذکرنا هما من قبل بآیات قرآنیة بها ابصار العارفين .

ازل به معنی قدیم و بی آغازی و ما

لا اول له .

## ازل

ازلق با یاء نسبت به معنی قدیم

و موجود بی آغاز و استعمال ازل و ازلی بدین معنی

خصوصاً در آثار عرفا و حکما مصطلح و بسیار است و ازلیّه

با یاء نسبت و تاء مصدریّه همانند اهدیّه و قدمیّه گفتند

و در خطب نهج البلاغه تکرار یافت و در مناجاتی از

نقطة البيان است قوله :

" قد شهدت به على نفسك في ازل الآزال . . .  
و تكبرت بازلتتك على علو كبريائك . . . اما بعد فقد  
طلع انوار صبح الازل في ظلمات الليل الاليل . . . و  
لا شك ان كل ما نزل من مبادئ العلل و انوار صبح الازل  
يتحمل في المعنى تحمل عمق الاكبر . " الخ  
و در صحيفة العدل است قوله :

" تا آنکه از فیض ازلی و نفات شمس ابدی  
در هیچ شأن محجوب نمانند . " الخ  
و بدین اسلوب در توقیعات و آثار بیانی به کثرت و  
همچنین در الواح و آثار بهائی مخصوصاً وفق کلام  
حضرت علی امیرالمؤمنین ع در حدیث مشهور کمیل " نور  
اشرق من صبح الازل . " این کلمه در فروع و ترکیباتش  
در عوالم معنویة الهیة و طلوعات عالم معانی و ارواح -  
اطلاق گردید از آن جمله در کلمات مکتونه است :  
" کنت فی قدم ذاتی و ازلیة کینونتی عرفیت  
حیی فیک خلقتک . "

و خطبة الشهادة الازلیه . " نام و شهرت یکی از آثار  
قدوسیة است که بعد از ایام تاریخیة بدشت برای جناب

ملاحسین بشرویه از مازندران به مشهد فرستادند تا با  
اصحاب روی بدان سوبیاید و در هاشم نسخه  
معتدده ای از آن به خط ملا علی اکبر اردستانی مشهور  
چنین نوشته دیدم :

" نوشته ای که حضرت قدوس از شاهرود به  
مشهد نوشتند به جناب باب الباب . "

و نیز ازل لقب و شهرت میرزا یحیی معروف به مناسبت  
انتطابق عددی آن دو کلمه یا هم " به ملاحظه یحیی  
با سه یا " قبل از اعلال " میباشد چنانچه پیروانش  
بنام ازلی مشهورند .

بندر معروف ترکیه در مدیترانه  
واقع ای است سفینه مرکب ابهی  
و همراهان هنگام عبور از درنه

### ازمیر

برای عکا و واقعه میرزا آقا ضریح کاشی در آنجا در تاریخ  
ثبت است و محل دفن در آن بلد معلوم نشد و سکنه  
بلد در آن ایام را / ۱۳۰۰۰۰ آوردند و نام ازمیر  
در آثار این امر مذکور آمد از آن جمله در لوحی است  
قوله :

" و جرت الفلك الى ان استقر امام مدینة

سميت بالا زمير حضر تلقاء الوجه اسمنا المنير و كسب  
 بوجهه الى رجل الفلام اراد ان يفدى نفسه لله مكباً  
 على الرجل وان ربك بكشيشي قدير لم يزل كان سائلاً  
 ربه هذا المقام المرتفع العزيز المنيع قد قضى الله ما  
 اراد و امرنا بخروجه عن الفلك فلما خرج روحه الى  
 الرفيق الاعلى تالله استقبله ملائكة المقربين و في ذلك  
 اليوم ما انقطع النزول و الصعود . الخ

## أَزْهَر

الجامع الازهر مسجد معروف قاهره  
 مصر كه ارتباط آقا ميرزا ابوالفضل  
 گپایگانی شهیر در دوره مرکز میثاق  
 ابهی با طلاب آنجا در تاریخ و آثار مذکور و مخصوصاً  
 شیخ فرج الله زکی و شیخ محیی الدین مشهورند .

تأسیس . بنیان نهادن .

## أَسَس

در لوح رئیس است :  
 " أسس ارکان البیت

من زبر الحديد . "

أس . اصل و بنیاد ساختمان .

در کتاب اقدس است :

" و هو الاس الاعظم نزلناه فی الواح اخری . "

که در ضمن نام ( ام ) شرح مذکور میباشد و الواح برای  
 وحدت حقیقیه شان واحده ملاحظه شد و صفت اخری  
 بحال مفرده مؤنث آمد چنانچه در آیه قرآنیه " و لیسى  
 فیها ثأرب اخری . "

## اِسْتَانْبُول

پایتخت اخیر شهیر دولت آل  
 عثمان در دوره بیانی و هم  
 در سنین اقامت ابهی به بغداد  
 سلطان عبدالمجید در آنجا به سلطنت و خلافت من نشست  
 و سلطنتش در سال ۱۲۵۵ هـ ق تا سال ۱۲۷۷ امتداد  
 داشت و نفی های بی در پی و شدائد که به حضرت  
 بهاء الله و عائله و اصحاب و مؤمنین در کشور عثمانی وارد  
 گردید بعد از او در دوره سلطنت برادرش سلطان  
 عبدالعزیز واقع شد که از سال ۱۲۷۷ تا سال ۱۲۹۳ بر  
 قرار بود و عزل و انتحارش در این سال وقوع یافت و  
 صدر اعظم امین عالی پاشا چنانچه در ضمن ( ع ل و )  
 ثبت است در سال ۱۲۸۸ مرد و پس از عبدالعزیز  
 برادر زاده اش سلطان مراد بن سلطان عبدالمجید  
 چند ماهی سلطنت نمود و دچار اختلال دماغ شد  
 و ناچار برادرش سلطان عبدالحمید بسلطنت و خلافت

نشست و شدائد وارده بر مرکز عهد ابهی در ایام او واقع گردید و جمعیت اسلامبول را در آن ایام متجاوز از هشتصد و هفتاد و سه هزار نوشتند و سلطنتش تا سال ۱۳۲۸ برقرار بود و در آن سال بهیجان حکومت طس خواهان معطم مخلوع و به سلانیک ( Salonika ) برده شد و محمد رشاد خامس بسلطنت نشست تا بعد از جنگ و شکست دولت عثمانی و متفقینش عاقبت بسال ۱۹۲۳ میلادی جمهوریت ترکیه به ریاست آتا ترک قرار گرفت .  
و لوحی در ایام آغاز ورود به اسلامبول چنین صدور یافت  
قوله :

" هو العزیز الباقی معلوم بوده که مسافران الی اللہ بعد از طس مراتب ما سواه به محل معروف کوه مشهور به استانبول است نزول فرمودند و تا حال از اهل آن جز تعارفات رسمیه اثری مشهود نگشته تا بعد چه ظاهر شود و از خلف حجاب قضا چه امضاء گردد و لکن اشجار یابسه و ثلوج مجموده بسیار ملحوظ شد گویا این مدینه را از ثلج بنا نهاده اند و در هر آن حرارت بیفسرد و برودت بیفزاید سمندر ناری شنیده شد که آتش علت و سبب ظهور او گشته من

لدن حکیم خبیر و لکن سمندر ثلجی مشهود نگشته بود و حال از بدایع صنع صانع حیوان ثلجی بسیار ملاحظه شد تا بعد بیضاء قدرت ربانی و ضیاء دست سبحانی چه اظهار فرماید و الکل مقبوض فی قبضته و معلق بارادته لا اله الا هو القادر القیوم و دیگر تا حال امری ظاهر نشد یعنی سخنی به میان نیامد و بعد از گفتگو تفصیل ارسال میشود و جمیع در محل خود مستریح باشند تا وقتش و الوقت عند العزیز المحبوب و جمیع را زاکریم و وصیت مینمائیم همه را که بذکری از ذکر اللہ غافل نشوند و به حب ما سواه از حب او محتجب نمانند و السلام علی من اتبع الحق ."

و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :  
" تفصیل ورود این مظلوم را در آستانه و اقوال و اعمالش را ذکر فرمودند . . . هر نفسی از مدینه کبیره به این ارض توجه مینماید . . . و از جهت دیگر دائره سفارت ایران در مدینه کبیره به تمام قدرت و قوت به تزییع این مظلومان مشغول اتهم اراد و امرًا واللہ اراد امرًا آخر . . . آیا نسبت سرقتی که از جانب سفارت کبیری به رعیت خود داده ثمر و اثرش در ممالک خارجه چیست

... ولكن در ظهور این فخره از قرار مذکور جناب سفیر  
کبیر معین الملک میرزا محسن خان ایدة الله در آستانه  
تشریف نداشتند . . . و او ( میرزا یحیی ) خود به شطر  
علیه خود توجه نمود .

و در لوحی دیگر راجع به اوضاع مخالفین مجتمع در  
اسلامبول چنین فرمودند قوله :

" در ارض ستر مع ظهور مباحله و اعلائی کلمه  
سید محمد اصفهانی نزد مشیرالدوله علیه بنها اللّٰه  
دوید و التجاء نمود از برای معیشت دو یوم شهریه  
خواست لعمراللّٰه بذلك ناح قلبی و قلمی و ارکانی و حال  
هم اصفهانی موجود در آستانه مع رفیقش به تاراج  
اموال مشغول بشأنی به نار حرص و هوی مشتمل که  
قلم از ذکرش عاجز و قاصر . " الخ

و در سالیانی بعد از صعود ابهی خطابی به بهائیان  
اسلامبول به تاریخ ۱۱۱۱ است قوله :

" تا حال نظر به حکمت کبری تبلیغ در آن مدینه  
ممنوع بود حال بهار تبلیغ با کمال حکمت باید آن خطّه  
را زنده نمائید . . . پس به کمال حکمت بکوشید . "

تمامت واقعات و امور مرتبّه بآنجا در تاریخ ( ظ ح ق )

و هم در موارد مختلفه این کتاب ثبت است .

ارکان و اعظام جمع اُسْطون معرّب

از اصل ستون فارسی است .

### اساطین

در مناجاتی و خطابی است قوله :

" کَلَّ الاساطین من الحکماء اعترفوا و اعنوا

بأن عقولهم ذهلت عند . . . الخ

فارسی الاصل که بافته های چند

لای از ابریشم و گلابتون در قرآن

### استبرق

به وصف لباس اهل جنت تکرار

ذکر یافت و در سورة القلم است :

" ان یا قلم فاخبر حوریه الفردوس قل تالّٰه

الحقّ الیوم یومک فاظهري کیف تشاء ثمّ البس استبرق

الاسماء و سندس البیضاء کیف تریدین . "

و در لوحی دیگر است قوله :

" و اذق من استبرق العنصریه "

و در لوحی دیگر :

" جنت خلد را به انوار جمال تزئین نمائید

و به فرش سندس و استبرق قدس فرش نمایند . "

و ذیل نام سندس هم ذکر است .

## اِسْتِجَارَ

در ضمن نام جوار ذکر است .

## استجلال

ضمن نام جلال ذکر است .

## اِسْتِخَارَه

مصدر استفعال از خیره معنی

طلب و خواهش خیر . واستخاره

از خدا بواسطه سیحه یا رقعہ

یا کتاب و غیرها در ما بین مسلمانان معروف است و در

کتاب " مجمع البحرین " حدیثی به این مضمون نقل

نمود که فرمودند اولاً از خدا به تکرار مسألت الهام به

خیر بکن آنگاه مشورت کن که به زبان هر که خواهد خیرت

را جاری میسازد و اساس منصوص درین امر نیز در استخاره

به استشاره میباشد که در کتاب امر و خلق به تفصیل

ذکر است .

شهر معروف شمالی ایران .

## اِسْتِرَابَاد

این شهر در دوره بهاء الله

مرکز بهائی شد که اعضاء آن

از بلاد دیگر برای کسب و تجارت و غیرها در آنجا

مجمع شده بودند و در الواح و آثار مذکور گردید از

آن جمله قوله :

" استرآباد جناب میرزا عباس .

بنام خداوند یکتا

انشاء الله به عنایت رحمن از رحیق حیوان که به ید قدرت

الهی مفتوح گشته بیاشامید کتابت در سجن حاضر و

توجه الیه طرف العظوم الذی دعا الکَلَّ الی الله المہین

القیوم و صدر آن به این کلمه مزین بود اللهم انی اسألك

من بهاءك بابهاء . الخ

ثابت و برجاشد .

## اِسْتَقْرَ

در قرآن است :

" ولكن انظر الی الجبل

فان استقرَّ مکانه فسوف ترانی . "

و در لوحی است :

" و یخسرك فی فردوس الحبّ و یستقرک فی

رضوان القدس . " که در جای یقر استعمال شد .

مصدر مزید عربی به معنی

## اِسْتِمْسَاك - تمسك آویختن و تشبث بشیئی

در لوحی است :

" خذ کتابی بقوتی و تمسک بما فیہ من اوامر

رَبِّكَ الْآمِرَ الْحَكِيمَ يَا مُحَمَّدَ اقوال و اعمال حزب شیعه  
عوالم روح و ریحان را تغییر داده در اول آیام که با اسم  
سید انام متمسک بودند " الی قوله " تَمَسَّكَ جَسْتَنَدَ "  
و در لوح دیگر :

" هَذَا كِتَابٌ مِنْ لَدَى الْمَعْلُومِ الِی مِنْ تَمَسَّكَ  
بِالْعُلُومِ . "

و در مناجاتی است :

" اِی رَبِّ اِنَّهُ تَمَسَّكَ بِحَبْلِ مَوَاهِبِكَ . "

و در قرآن :

" فَكَيْفَ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا "

و قوله :

" وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ . " الخ

## اِسْتَطْرَفَ

در ضمن طرف ذکر است .

## اِسْتَضَلَّ

در ظلّ ذکر است .

## اِسْتَنْزَرَ

امر مخاطب عربی از استناره .

در کلمات مکتوبه است :

" مشکاتی انت و مصباحی

فیک فاستنر به . " به آن روشنی گیر .

به شدت جاری شد .

در لوح به ناصرالدین شاه است :

" قَدْ اسْتَهْلَ مَدْمَعِی "

## اِسْتَهَلَ

الی آن بَلّ مضجعی . "

اشکم چنان فرو ریخت که بالینم تر شد .

مصدر عربی به معنی استقرار .

در کتاب اقدس نقل از بیان است :

## اِسْتَوَاءَ

" ان ادركتم ما نظهره

انتم من فضل الله تسألون لیمن علیکم باستواءه علی

سرائرکم فان ذلك عزّ ممتنع منیع ان یشرّب کأس ماء

عندکم اعظم من ان تشریبن کلّ نفس ماء وجوده بل

گشیشی ان یا عبادی تدرکون . "

یعنی اگر آن را که آشکار خواهیم ساخت دریا بید از فضل

خدا بطلبید که به استقرارش بر تختهای شما بر شما

مّت گذارد که این عزّتی بسیار ارجمند و نادرسترس

میباشد . بیاشامید جامی از آب نزد شما افضل از آن

است که به هر نفسی بلکه به هر شیئی آب هستی

بیاشامانید ای بندگانم ادراک کنید .

و مراد از ما نظهره من یظهره الله موعود میباشد و عدول

از لفظ من به لفظ ما بر سباق آیات قرآنیة "والسَّمَاءُ  
 و ما بناها" و غیرها محض ترفیع مقام آن حضرت از رتبه  
 بشریت عامه است تعبیر به لفظ متکلم به اعتبار ظهور  
 غیب در مقام مظهریت میباشد و دو فعل تسألون و  
 تدرکون به صورت خبری و در معنی طلبی است و کلمه  
 تُشْرِیْبَنَّ از باب افعال و جمع مخاطب مذکر با نون مثقله  
 است .

مس الیزابت استوارت از بهائیان

**اَسْتَوَارَت** امریکا در سال ۱۳۲۹ هـ ق به

Miss. E. Stewart عزم خدمت در بیفارستان صحت

بهائیان ایران از امریکا رسید .

از کلمه اسد به معنی شیر درنده  
**اَسَد** اسماء اعلام بسیاری گرفته شد  
 که در تاریخ و آثار نکرند چنانچه  
 اسد آباد قصبه ای به مسافت ۵۴ کیلومتری غرب جنوبی  
 همدان واقع در غربی کوه الوند و زکری در ضمن لغت  
 ( ج م ل ) هست و در دوره بهاء الله جمععی از  
 اهل بهاء در آنجا بودند و مذکور در الواح شدند  
 مانند حاجی شاه محمد و خانواده اش که در عکا مشرف

به حضور گردید و نیز در پیش علی بود و لقب اسد الله  
 را شیعیان از القاب و شهرت علی امیر المؤمنین  
 شناختند و پسران خود را تَیْمَنًا و تَیْمَرًا باین نام مینامیدند  
 و مستیان به این نام کثیر از مؤمنین به این امر در الواح  
 و آثار به کرات مذکورند و اشهر از همه میرزا اسد الله  
 دستان خوئی است که از رجال مشهور صاحب ادعا و آثار  
 در بابیه و مقتول بدست آنان بود که ضمن لغت "ح ی ی" و  
 "د ی ن" زکری است .

دیگر حاجی اسد الله فرهادی قزوینی متوفی در سجن  
 طهران دیگر میرزا اسد الله خان وزیر اصفهان و میرزا  
 اسد الله مبلغ معروف اصفهانی که متفقا با میرزا ابو  
 تراب و حاجی میرزا حسن سعادت به عکا بهر زیارت  
 رفتند و در ایران خدمتها در این امر کردند و میرزا  
 اسد الله مذکور تبلیغها نمود و بالاخره هشت سال قبل  
 از صعود ابهی در عکا مجاور گردید و زوجه اش خواهر  
 حرم مرکز عهد ابهی بود و چنانچه تفصیل نام اروپا  
 و امریکا ذکر است همسفر در اروپا و مبلغ بامریکا گردید  
 و دیگر سید اسد الله قس که مخصوصا در آثارشان در  
 سفر با اروپا و امریکا و در ضمن لغت حیات مذکور است



دیگر میرزا اسدالله اصفهانی که در سنج به خدماتی در این امر موفق گردید . دیگر خود میرزا اسدالله معروف به فاضل مازندرانی نویسنده است که در آثار دوره مرکز میثاق مذکور میباشد از آن جمله خطاب به حاجی آقا محمد علاقه بند یزدی است قوله :

" چون آن رساله ( سیاسته ) در نجف میان اسباب آقا میرزا اسدالله و آقا میرزا عبدالحسین اردستانی بدست بی فکران ( بعضی از ملا نماهای نجف ) افتاد این را از برای ما اعظم گناه شمردند . الخ و شمه ای ضمن نام امریکا ذکر است .

و در موضعی دیگر قوله :

" از قرار حوادث اخیره حضرت فاضل محترم تحریر خراسانی ایده الله تکذیب این بهتان فرمودند که این دو شخص محض ترویج به این ناحیه مقدسه آمده بودند نه فکری دیگر . "

و در خطاب به آقا سید نصرالله باقراف قوله :

" حضرت آقا میرزا اسدالله و آقا سید عبدالحسین در نهایت انقطاع و فرط انجذاب به صفحات هندشتافتند که چندی در آنجا نشر نفعات نمایند و به خدمت امرالله

پردازند . الخ

و در ضمن خطایی به ابن ابهر است :

" جناب آقا میرزا اسدالله مازندرانی را البته به صفحات عتبات عالیات بفرستید زیرا عتبات استعداد پیدا نموده و بشخص محترم معلوم در آنجا نیز به کمال حکمت صحبت دارد . "

و آقا شیرعلی کاشی از بهائیان معروف نیز در الواح و آثار مذکور است قوله :

" یا شیر قبل علی الحمد لله به الواح بدیعه منیعه فائز شدی . الخ

افراط و تبذیر . در کتاب اقدس

در باره صید و شکار است :

" ایاکم ان تسرفوا فسی

## اِسْرَاف

ذلك . "

در آثار اسلامیة نام یکی از ملائکه

عظام مأمور من جانب الله بنوعی

از امور و معرّب از اصل سریانی

## اِسْرَافیل

و عبرانی . در مثنوی ابهی است :

" ای سرافیل بها ای شاه جان یسک

حیاتی عرضه کن بر مردگان .

عربی به معنی دریغ . فارسی

غمگین بودن و افسوس خوردن .

## اَسَف

در قرآن است :

" فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَمَنَّا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ . "

یعنی چون قوم فرعون ما را محزون ساختند و غمگینان کردند از ایشان انتقام کشیدیم .

و در آثار و توقیعات بارها به این آیه استدلال کردند که چون ذات سرمدی اعلی مورد حوادث امثال حزن نمیشود

پس مراد محزون ساختن موسی و اولیائش میباشد . و این دلیل که حزن انبیاء و اولیاء همان حزن خداست .

معرب از لغت اروپائی (Episkopos)

## اَسْقَف

نام کشیش بزرگ مسیحی اساقفه جمع

در لوح خطاب به فارس است :

" قل یا ملاء الاساقفه قد اخذت الزلازل کل

القبائل والربّ الابدی ینادی " الخ

الکساندر کبیر جهانگشای معروف

که در رساله مدنیّه در حق اوست :

## اِسْکَنْدَر

" اسکندر رومی از

فتوحات عظیمه اش جز سقوط پسرش از سریر تاجداری

و تغلب فلسقوس و بطلمیوس بر کل ممالکش فائده مشاهده نشد . "

چون بسیاری از مفسرین قرآن قصه های راجع بذوالقرنین

و سدّ یاجوج و مأجوج و غیره را باو تفسیر و تطبیق

کردند در السن و افواه به آن امور ضرب المثل گردید

و در نظم و نثر عرفانی در مسائل عقلی و روحانی بس

اشاره بآن قصص نامبرده وی را مذکور و مشهور نمودند

که حافظ گوید :

سکندر رانی بخشند آبی

بزر و زر میسر نیست این کار

و در لوحی است قوله :

" شاید اسکندر عماء سدی از زبر سناء فیما بین

حائل گرداند . " الخ

والکساندر دوم نیکلایویچ امپراطور روسیه معاصر

بهاء الله بسال ۱۸۱۸ م متولد و بسال ۱۸۸۱ م (۱۲۹۹

ه ق ) در انقلاب نهلیست ها از میان رفت و الکساندر

سوم به پادشاهی قرار گرفت .

و از اسکندر نامان اسکندر خان نوری که مدتی حکومت

مدالغان داشت و نصرت و خدمت امر ابهی همی کرد در  
الواج مذکور است .

واقع در ساحل دریای مدیترانه  
**اسکندرونه** و بندر تجاری حلب که ترکان  
اسکندریه مینور یعنی اسکندریه  
صغیر میخوانند گفتند سکنه اش تقریباً ۱۹۰۰ نفر  
بودند و در اوائل ایام اقامت ابهی در عتقا محل اقامت  
اسرای موصل و مهاجران و مسافران بهائی ایزانی و  
متدرجاً مرکزی گردید و بکرات در آثار و النوا ذکر یافت .

**اسکندریه** بندر شهیر مصر در ساحل مدیترانه  
معروف است و در اوائل سنین  
اقامت ابهی در عتقا محل سکونت  
بهائیان مهاجر ایرانی شده متدرجاً مرکزی از مؤمنین  
مهاجر ایرانی و گرویدگان بومی گردید و همه سکنه اش  
زیاده از شش هزار نفر بودند و شرکت تجاری روحانی  
بهائیان از حاجی میرزا حسن خراسانی و غیره بسال  
۱۳۰۹ تأسیس گشت .

واحد و آسماء جمع . در اصطلاح  
عرفانی مشهور و متبادر در اسماء<sup>الله</sup>  
**اسم**

گردید چنانکه کلیه عالم هستی که حقائق تجلیات  
و شوهون فیش حق است مملو از نعوت و اسماء الهی  
میباشد و در آثار و الواج ابهی استعمال اسماء بر  
افراد و اشخاص بهمین طریق بغایت کثرت میباشد  
چنانچه در صلوة یومیّه است قوله :

" یا اله الاسماء و فاطر السماء " الخ  
و در لوحی :

" هذا کتاب من لدن مالک الاسماء "   
و قوله :

" لا تضعک الکتوبات عن مالک الاسماء والصفات "   
و در لوحی به نصیر است :

" وان الاسماء لو یخلص انفسهم عن حدودات  
الانشاء لیصیرن کلها الاسم الاعظم لو کنت من العارفین "   
و مقصود افتتاح باب ترقیات افراد انسانیه تا ایس  
درجه میباشد .   
و نیز قوله :

" اگر تفکر مینمودند در ظهور ثانیم باسمى از  
اسمایم از جمال محتجب نمی ماندند اسمی از اسمایم  
که بحرفی او را خلق فرمودم و به نفعه حیات بخشیدم

به محاربه بر جمال برخاست .  
 که مراد از اسمی از اسما اسم ازل میباشد .  
 و علماء و عرفاء در مابین اسما و تجلیات غیر محدود  
 باسعی اعم و اعظم قائل شدند و آیا آن اسم الله است  
 یا رب یا هویا غیر آنها باختلاف رفتند و وجوهی ذکر  
 کردند چنانچه در لوح حروف مقطعات مذکور ضمن ح ی ی  
 اسم الله بعنوان اسم اعظم مسطور است و در اصطلاح  
 این امر نام بها اسم اعظم معروف و مشهور میباشد .  
 و در لوح به نصیر است قوله :

" لَانَّ بَحْرَ الْعَظْمِ تَمُوجُ فِي زَاتِهِ بِاسْمِهِ الْعَظْمِ  
 الْاَكْبَرِ ."

و در کتاب اقدس است :

" هَذَا مِنْ أَمْرِ الْمَبْرُومِ وَاسْمِهِ الْعَظْمِ وَكَلِمَتِهِ الْعَلِيَا  
 وَمَطْلَعِ أَسْمَائِهِ الْحَسَنِي لَوْ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ."

و در ضمن لغت اعظم و ب ق ر هم ذکری است .  
 و نیز در لوح به نصیر است قوله :

" اَيُّ نَصِيرٍ فِي ظَهْرِ أَوَّلِم بِكَلِمَةٍ ثَانِيٍ مِنْ أَسْمَاءِ  
 بَرَكَلِ مَمَكَّنَاتِ تَجَلَّى كَرْدَمِ " انتهى

در ظهور دوره بیان بنام علی ( علیه السلام ) که کلمه ثانی

اسم حسینعلی است ظهور فرمودند و در سنین اقامت  
 در اردنه میرزا آقا منیرکاشی سابق الذکر در بعضی الواح  
 بنام و خطاب یا اسمی الاعظم و مانند آن مفتخر گردید .  
 قوله :

" هُوَ الْعَزَّازُ الرَّفِيعُ الْاَمْنَعُ الْاَقْدَسُ الْاِبْهِيُّ اِنْ يَا  
 رَقِي الْمُنْشُورِ اَسْمِعْ نِدَاءَ رَبِّكَ . . . اِنْ يَا اِسْمَ الْمُنِيرِ " الخ  
 که در حل اعتراضات بابیان و امر او به تبلیغ و ذکر ذبیح  
 کاشانی و اجازه اش به تشرف به حضور در اردنه است .  
 و نیز قوله :

" هَذَا لَوْحٌ مِنْ اَللّٰهِ الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ اِلَى جَمَاعَةِ  
 قَدَسٍ مُنِيرٍ اِنْ يَا سَانِجَ الرُّوحِ . . . اِنْ يَا كَلِمَةَ الْعَظْمِ  
 . . . اِنْ يَا سَمَاءَ الْقَدَسِ . . . اِنْ يَا شَمْسَ الْاِحْدِيَةِ . . .  
 اِنْ يَا بَحْرَ الْعَظْمِ . . . اِنْ يَا شَجَرَةَ اَللّٰهِ . . . اِنْ يَسَا  
 كُنْزِ اَللّٰهِ . . . اِنْ يَا اِسْمَ اَللّٰهِ اِنْ اَشْهَدُ فِي نَفْسِكَ اَنْتَ  
 لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ . . . اِنْ يَا اِسْمِي اِنْ اَشْهَدُ فِي زَاتِكَ اَنْتَ  
 لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ ."

و نیز قوله :

" هُوَ الْاَمْنَعُ الْاَقْدَسُ الْاِبْهِيُّ جَمَالَ الرَّحْمَنِ  
 عَنْ اَفْقِ الرَّضْوَانِ خَلْفَ سَحَابِ الْاِحْزَانِ قَدْ كَانَ بِالْحَقِّ

مشرقاً . . . ان يا اسمى الاعظم اسمع نداً ربك الابهى  
 عن شطر الكبرياء مقر الله العلى ليجذبك نغمات  
 الاحلى . الخ که بسيار مفصل است و واقعات تا  
 ادرنه را شرح و تفصيل فرمودند و نيز به امضاء خادم  
 ۶۶ قوله :

" و ديگر چند ماه قبل سوره اصحاب از سماء  
 و يمين عرش اعظم نازل شده و باسم الله الاعظم حضرت  
 منيب ارسال شد . "

و نيز در الوان كثيره خطاب و تلقيب " اسمى " بنوع  
 اطلاق يا تقييد و موصوف باوصاف مخصوصه باحاد مهمه  
 متعدده از قبيل اطلاق اسم الله الاول بر جناب ملا  
 حسين بشرويه چنانچه در ذيل نام زيارت ضمن خطاب  
 بورقة الفردوس ثبت است و اطلاق اسم الله بر سلطان  
 الشهداء که نيز در ضمن نام زيارت است و نيز اسم الله  
 الجمال و اسم الله المهدي و غيرهم در مواقع مناسب ذکر  
 است .

و كتاب الاسماء از آثار و توقيعات صادر در اواخر ايام  
 سجن جهريق دو مجلد است و باسلوب بيان منتظم بر  
 نوزده واحد و هر واحد بر نوزده باب و در هر باب

وصف يکي از اسماء الله که منبر آن يکي از مؤمنين است  
 قوله :

" الباب الاول من الواحد الثامن من الشهر  
 الثامن من السنة في معرفة اسم المرشد ( ميرزا قربانعلی  
 مرشد شهيد ) وله اربع مراتب الاول في الاول بسم الله  
 الارشد الارشد قل الله ارشد فوق كل ذي ارشاد . "  
 و در لوحی راجع به آن کتاب است قوله :

" کتاب اسماء نازل شد آخر فکر نمائيد که مقصود  
 چه بوده مخصوص کتاب اسماء ناميده اند و در آن البواح  
 جميع اسماء را واحداً بعد واحد ذکر فرموده اند و تفسير  
 نموده اند و بعد مظاهر اسماء را ببدء اسماء وصيقت  
 فرموده اند "

و در لوحی ديگر قوله :

" قد انزلنا كتاب الاسماء من سماء مشية الله  
 فاضر السماء و فيه فسرنا العلم بهذا اليوم العزيز البديع  
 و وصينا فيه كل اسم بالاسم الاعظم و امرناه بان يدع ما  
 عنده في يوم الظهور ان استوى هيكل على عرش اسمه  
 العظيم و علمنا كل اسم سبيل و عرفناه من يأتي بسلطان  
 مبين كلما اتى انكره الاسماء كلها الا من شاء الله رب

العالمین .

و مراد از اسم و عالم اسما در نظیر این بیان شوون و اوصاف و القاب قابل تغییر است .  
و در کتاب اقدس است قوله :

" ایاکم ان یمنعکم الاسماء عن مالکها اویحجبکم ذکر عن هذا للتذکر الحکیم ."

منظور نام و مقام خودشان و همچنین اسما امامت و ولایت و غیرهاست .

در لوحی راجع به اسمعیل بن

### اسمعیل

جعفر و فرقه اسمعیلیه قوله :

" بگو در حضرت

اسمعیل بن حضرت صادق ع چه میگوئی این همان اسمعیل است که حضرات اسمعیلیه به او متمسک و متشبثند آن حضرت او را امام و وصی فرمود و حکم در این فقره ثابت بعد عزلش فرمودند و این سبب اضطراب اصحاب شد و زلزله که از اجله اصحاب آن حضرت بود عرض نمود آیا میشود امام عزل شود در جواب فرمودند بداشد راوی این حدیث کلینی و معترض زراره هردو نزد اصحاب رجال موثق اند قل انظروا لتعرفوا ما نطق به القلم الاعلی

فی هذا المقام العزیز البدیع دیتر معلوم و واضح است که معترضین و معترضین درین مقام چه گفته اند منهم من قال انرا قابل نبود از اول چرا پیشوای خلق قرار فرمود و انرا قابل بود عزلش چرا مقام امام مقام هدایت خلوق است در رتبه اولی و در عقیده شما آن حضرت دارای علوم اولین و آخرین است لذا نباید چنین امری که مخاف و مغایر است از ایشان ظاهر شود بارز ذکر این فقرات نثر به عقائد خود آن حزب است یشهد بذلك کُل منصف و کُل عالم و کُل صادق امین ."

و از اسمعیل نامان شمیر مذکور در الواح و آثار این امر آقا سید اسمعیل زواره چنانکه در لوح به شیخ محمد تقی نجفی اصفهانی است قوله :

" در حضرت اسمعیل علیه سلام الله و عنایاته نثر نمائید قبل از فجر باب بیت را با عمامه خود جارو نمود و بعد در کنار شط مقبلاً الی البیت بدست خود جان نثار نمود ."

و در لوح رئیس است قوله :

" والذی قطع حنجره فی العراق انه لمحبوب الشهداء و سلطانهم و ما طهر منه کان حجة الله علی

الخلائق اجمعين .

و در لوحی دیگر قوله :

" اسمعیل الّذی سرع سرعاً الی مقرّ الفداء فی

العراق .

و نیز در ضمن نام زیارت تفصیلی است .

دیگر حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشانی که در آثار بسیار مذکور و لوح مفصل عربی و فارسی صادر در آورده خطاب به اوست :

" ارضك جناب ذبیح علیه بهاء الله باتفكر قرائت کنند هذا لوح القدس یذكر فيه ما یشتعل به فی قلوب العباد ناراً لعلّ یحترق به كل الحجبات والاشارات . . . وانتك انت یا ذبیح ان استمع لما یوحی عن جهة الكبریا . . . ان یا ذبیح لا توقف فی امر الله . . . ولقد ارسلنا الیک من قبل لوحاً ثمّ من قبله لوحاً ثمّ من قبله لوحاً . . . وقد حضر فی هذا السّجن بین یدینا کتابك وقرآنه ووجدنا منه نفحات حبّك . . . وما اردت الورد علی مقرّ ربك . . . انا ما خالفنا الوعد ونوفی ما وعدناه . . . و اردنا ان نحضرك تلقاء الوجه ولكن المشرکون حالوا بیننا و بینك واخرجونا عن الدّیار الی ان جعلونا

مسجوناً فی هذه الارض البعید و انتك لو ترید ان تسافر الی الله و تهاجر الیه اذا اشرقت شمس الاذن عن افق الامر لتفعل ما ترید و اذنا لتحضر بین یدینا . الخ

و در لوحی دیگر خطاب به او :

" خذ لوح الله بقوة من لدنا ثمّ اقبل بقلبك الی مقرّ الّذی فیہ ینطق لك شیئی بانه لا اله الا هو العزیز الکریم .

و در لوحی دیگر :

" از یمین عرش نازل ای ذبیح در اکثری از الواح الهیّه از قلم امریّه نازل جمیع احتیای الهی را وصیّت فرمودیم که ذیل مقدّس را بطین اعمال ممنوعه و غبار اخلاق نیالایند . الخ

و در لوحی دیگر :

" باسم مظلوم مسجون ای ذبیح از برای تبلیغ خلق شدی قعود وصمت جائز نه . . . ای ذبیح کمر خدمت محکم کن و به تبلیغ امر الله قیام نماواز پریشانسی امور ظاهره محزون مباش یصلح الله ما یشاء بسلطانة الله لهو المقتدر القدير . . . انا قدرنا لك ما تقرّ به عیون الناظرین و تفرح به افئدة المخلصین . انتهن

که مشتمل بر امر تبلیغ و شرائط مبلّغین میباشد و قوله :  
 وَاللّٰهُ الْمَلِكُ الْمُتَعَالَى الْقَيُّومُ اِنْ يٰ حَبِيبُ  
 اَنَا قَدْ شَأْنَا اِحْبَبَكَ مِنْ قَبْلُ وَنَحْبَكَ حَيْثُ نَحْبُكَ وَسَنَحْبَكَ مِنْ بَعْدِ  
 وَمَا كُنَّا فِي شَأْنٍ غَافِلًا عَنْكَ . " الخ  
 ودر لوح به آقا سید عبدالرحیم اصفهانی :

" اِنْ يٰ رَحِيمُ اِنْ دَخَلْتَ اَرْضَ الْكَافِ اِنْ اَحْضَرَ  
 بَيْنَ يَدَيَّ الذَّبِيْحِ ثُمَّ بَلَّغَهُ مَا اَسْهَدَكَ اِلَهَ لِيْكَوْنُ مِنْ  
 الشّٰهَدِيْنَ قُلْ يٰ اَعْبُدْ اِسْمَ قَوْلِيْ وَكُنْ قَائِمًا عَلٰى اَمْرِ  
 رَبِّكَ تَالِاَلْفِ الْقَائِمِ الْمُسْتَقِيْمِ وَقُلْ بِاِسْمِ اللّٰهِ الْاَمْنُ الْاِرْفَعُ  
 الْاَقْدَسُ الْاَعْظَمُ الْعَظِيْمُ ثُمَّ اَرْفَعُ يَدَكَ بِسُلْطٰنِيْ وَقَدْرَتِيْ  
 ثُمَّ اُخْرِقْ بِهَا الْاِحْبَابَ عَنْ وَجْهِ نَدَى نَفْسٍ بِاِسْمِ  
 الْمُهَيْمِنِ الْمُعْتَدِرِ الْعَزِيْزِ الْقَدِيْرِ ثُمَّ اَنْطِقْ بِاِذْنِ رَبِّكَ وَقُلْ  
 يٰ اَيُّوْمَ اَيَّاكُمْ اِنْ يٰ حُجِبَكُمْ كِبَرُ الْاَسْمَاءِ وَلَا يَمْنَعُكُمْ سُبْحٰتُ  
 الْجَلَالِ . . . وَاَنَا نَزَلْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلِ لَوْحًا يَتَضَوَّقُ مِنْهُ  
 رَاحَةُ اللّٰهِ رَبِّكَ وَاَرْسَلْنَا هَبِيْدَ اَخِيْكَ فَضْلًا مِنْ عِنْدِنَا  
 لِتَشْكُرَ رَبَّكَ وَتَكُوْنُ مِنَ الشّٰكِرِيْنَ . . . وَلٰكِنْ لَمَطَّلِكْ  
 لَا يَنْبَغِيْ الْاَضْطْرَابَ لَا تَنْ الْفِتْنَةَ فَتْسَنَةَ لِلَّذِيْنَ هُمَا عَرَفُوْا اللّٰهَ  
 بِاللّٰهِ . . . فَسَوْفَ يَرْفَعُ النَّعِيْقَ فِيْ اَرْضِكُمْ وَيَأْتِيْكُمْ  
 مِنَ الشَّيْطٰنِ بِخُدْعٍ وَمَكْرٍ عَظِيْمٍ . "

و در لوح رئیس در حق او :

" الْاَنِيسُ الَّذِيْ اسْتَأْنَسَ بِحَبِّ اللّٰهِ وَانْقَطَعَ  
 عَنِ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا وَكَانُوْا مِنَ الْخٰسِرِيْنَ وَخُرِقَ الْاِحْبَابُ  
 بِحَيْثُ سَمِعَ اَهْلَ الْفِرْدَوْسِ صَوْتَ خُرْقِهَا . " است که  
 میفهماند در آغاز بابی متعصی بود و بایمان بهائسی  
 پیوست و در ضمن لغات بداء و ذبح و آل و حَسَب  
 و سلطان و شاه و غیرها نیز شمه ای مسطور است .  
 و حاجی محمد اسمعیل قزوینی و حاجی محمد اسمعیل  
 یزدی و میرزا اسمعیل کتاب فروش آذربایجانی گرگانی  
 الاصل که شعر میگفته و مشکوٰة تخلص میکرد و مدتی در  
 بادکوبه مقیم گردید و میرزا اسمعیل وزیر نوری جد مادری  
 حضرت عبدالبهاء که ضمن نام آسیه زکری است و اسمعیل  
 نامان بسیاری در آثار این امر نامبرده شدند که در تاریخ  
 شرح احوالشان به تفصیل ذکر میباشد و شهر اسمعیلیه  
 مصر و ایام توقف غصن اعظم در آنجا برای تغییر آب و  
 هوا و رفع تب و کسالت نیز در تاریخ است و شرح و تفصیل  
 در تاریخ ظ ح ق میباشد .

آسی به معنی حزن .

اسی

در خطاب و در مناجاتی است :



" الهی الهی ترانی اسیرا . . . طریحا فی فراش الحزن والآسی . " الخ

آسیه که در اسرار الآثار العمومیة اصل کلمه به تفصیل مذکور است نام مادر غصن اعظم بود و در یکی از السواح چنین مسطور است :

" در ایام طفولیت روزی از روزها قصد ملاقات جدّه غصن اعظم را نمودیم در ایامی که ضلع مرحوم میرزا اسمعیل وزیر بوده . " الخ

و در خانه بنام بیوک خانم و ثواب میخواندند و در الواح به خطاب ورقه علیا مخاطب مینمودند و حسب بیان ورقه علیا اولادی که ازیشان به عرصه وجود آمد برتر تیب چنین است نخست میرزا کاظم در پنجسالگی وفات کرد دوم دختری که سه سال بعد از ولادت میرزا کاظم متولد شد و در چهل روزگی درگذشت سوم غصن اعظم که سه نامشان عباس بود و سه سال پس از ولادت آن دختر متولد شدند چهارم بهیبه خانم ورقه علیا که سه سال بعد از ولادت آن حضرت تولد یافت پنجم میرزا علی محمد که سه سال بعد از آن خانم متولد گردید و در هفت سالگی درگذشت ششم میرزا مهدی غصن اطهر که سه

سال پس از ولادت میرزا علیمحمد متولد شد و در مهاجرت ابهی از بغداد تا اسلامبول با آسیه بانوی نامبرده در یک کجاوه و مادر میرزا محمد علی غصن اکبر بامر ضعه برای سازجیّه دخت صغیرش در کجاوه ای و دوزن - میرزا یحیی ازل در کجاوه دیگر و دوزن میرزا محمد قلی برادر ابهی در کجاوه دیگر بودند .

عربی قبضه کرده و بند کرده

أَسْرَاءُ أُسْرَى أُسْرَى جَمْعُ

## آسیر

در لوحی است :

" کمر همت را محکم نمائید شاید بندگان از اسیری

فارغ شوند . "

و در لوح بشیخ سلمان است :

" قد سمعنا ضجیح الاسراء من اهلی واحبتی

لله الحمد بما جعلونی واهلی واحبتی أُسْرَى فِی

سبيله . "

و در ذیل نام عراق نیز ذکری است .

در آثار و الواح کلمه اشاره

و اشارات به معنی تعریفات

و توصیفات محدوده بحدود

## اِشَارَة

وهمیه مقیده بشریه کثرت استعمال داشت .

در لوح به حاجی محمد کریم خان است قوله ج و ع :

" قلب را از اشارات قوم مقدس نما ."

و در لوح به نصیر است :

" و ان حبك لويظهر عن اشارات المنيع يجعله

الله من كنز لا يغنى وقص لا تبلى . " الخ

منظور اینست که محبتش نسبت بآن حضرت محبت عرفانیته

لا هوتیه بحد کمال باشد طبق قوله السابق :

" طهر يدك عن التشبث الي غير الله والاشارة

الي دونه . "

که مراد میرزا یحیی ازل میباشد و در لوح رئیس است

قوله ج و ع :

" ویشیرون الیکم باصابعهم . "

برافروخت . در لوح رئیس

### اِشْتَعَلَ

است :

" الي ان دخلتم

ارض السرف في يوم اشتعلت فيه نار الظلم . "

و در دعاء یدعوه محیی الانام فی الايام است :

" انطقتنی بمشیتک و اشتعلتنی فی حبک . . . "

ایرت فاشتملنا بنار محبتک علی شأن یشتعلم بنا نار

حبک . " الخ

و ممکن است در اصل نسخه " وَاشْعَلْتَنِي . . . فَأَشْعِلْنَا "

بود .

از توابع طهران و مرتبط به قزوین

مرکزی قدیم برای این امر بود و در

### اِشْتَهَارِد

الواح و آثار بسیار بر رمز الف و شین

مذکور است و بهائیان آنجا مخصوصاً شیخ ابوتراب و پسرش

شیخ محمد و نایب رضا و محمد تقی و آقا محمد علی و

غیرهم شهرت و صوت و صیت داشتند .

در لوحی است :

" فی ارض اش بنام بیننده پاینده یا رضا

انشاء الله از تجلیات انوار آفتاب حقیقت منور باشی . . . .

وقتی که این مظلوم در زیر غل و زنجیر در ارض طا بود

در حالتی که دوروز بر او گذشت و چیزی بلب نرسید و

دیناری با او نبود در آن حین اغنی العالم بوده کسی

که غنای او از منتهی درجه فقر حاصل و از ذلت و ننگ

عالم در سبیل امر مالک قدم دلتنگ و خجل نه با تو

بوده و هست غم مخور سرورها از بی دلتنگ مباش فرح

بی منتهی از عقب در نفس این عالم ابواب لا تحصی  
 موجود انشاء الله باصبع اراده بگشاید و عوالم جدیده  
 در این عالم مشاهده گردد او فقیر را دوست داشته و  
 دارد و با او مجالس و مواعین اگر بر تراب جالس غم  
 مخور مالک عرش با تست اگر گرسنه ای محزون مباش مُزل  
 مائده بتوناظر اگر شب بی چراغی دلتنگ مشو مطلق  
 نور حاضر اتی انا آنس مع کل فقیر واقعد مع کل مسکین  
 واتوجه الی کل مظلوم وانظر کل مکروب لذت بیان  
 وحسن و حلالات آن تلخیهای دنیای فانیه را مبدل  
 فرماید و زائل نماید طوبی لمن وجد عرف بیانی وتمسک  
 بالتصبر فی سبیلی المستقیم ."

مصدر مزید عربی به معنی

## اِشْرَاق

درخشیدن و تابیدن و درآثار

این امر کلمه اشراق و افعال

مشتقه از آن به کثرت و افره مذکور است . از آنجمله در

لوحی است قوله الاعز :

" تمسک باسم القیوم الذی اشرق من هذا

الافق المنیر ."

و در لوح حکماست :

" واجملوا اشراقکم افضل من عشیکم ."

و در لوح رئیس :

" و فی الاشراق خرج بامر الله ."

و اشراقات نام لوحی معروف خطاب به جلیل خوئی

است که ضمن نامهای جلال و خوی ذکر میباشد و از

حضرت عبدالبهاست قوله العزیز :

" در الواح تجلیات و اشراقات و طرازات و

بشارت و کلمات که قبل از صعود مبارک بمدت قلیله

نازل و از خواتم الواح است " الخ

اشراقیین از حکما پیروان فلسفه افلاطون بودند .

در مقاله سیاح است :

" فاضل اشراقیین میرزا حسن نوری "

نام شهر معروف درمازندران

که در عصر پهلوی مبدل

بنام بهشهر شد و بنام

اشرف در برخی از آثار نامبرده گردید از آنجمله قوله

الاعز :

" این مظلوم از سمت شاهرود بآن شطر توجه

نمود تا بگذر وارد شد و اطراف آن را مشاهده نمود و

## اَشْرَف

از آنجا به اشرف. " الخ

و اسامی اشخاص معروف در تاریخ و آثار این امرا از آنجمله سید اشرف زنجانی شهید که به تفصیل در تاریخ وصف شد و در یکی از الواح خطاب به اوست قوله عز و علا :

" هو العزيز البديع ان يا اشرف اسمع ما يلقىك لسان القدم ولا تكن من الغافلين . . . ثم اعلم بان تم ميقاتة و قوفك لدى العرش قم ثم اذهب بلوح الله الى عباده المریدین ( در آن هنگام در ادرنه بزیارت بود و مأمور عود بزنجان گشت ) و ان رأيت الذي سمى به محمد قبل على ( میرزا محمد علی طبیب زنجانی شهید ) . . . ثم اعلم بانا اذكرناك في الالواح من قبل و من بعد و ما وجدنا منك ما ينبغى لك اياك ان يمنعك نفسك عما قد رناه لك على الواح قدس حفيظ . "

و قوله :  
" ان يا اشرف اسمع ما يلقىك لسان القدم . "

مراد ما يلقى عليك و كاف ضمير منصوب به نزع الخافض میباشد .

و در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفهانی او و مادرش

هر دو مذکورند و از جمله الواح خطاب به مادرش که ملقب و مشهور به ام اشرف گردید قوله الاعز :

" امة الله ام اشرف هو العزيز في جبروت البقا  
سبحان الذي يذكر امته حين الذي احاطته الاحزان  
من طرق قريب و بعيد . . . طوبى لك بما حضر ابنك  
تلقا العرش و شرف بلقا . . . و ارسلناه اليك  
لتقر به عينك و يفرح قلبك . " الخ  
و بذكر او در لوحی است :

" لا تجزعي من غربتك . . . ان اذكري ما ظهر  
من ام اشرف الذي فدى نفسه في ارض الزاء . " الخ  
دیگر از اشرف نامان کثیر الذکر در آثار میرزا اشرف  
شهید در اصفهان معروف به آباءه ای بود چه در آن  
حدود قریه ده قرق مدتها اقامت کرد و چون در نجف  
آباد اصفهان هم چند سال زیست از اهل آنجا شمرده  
گردید ولی مسقط الرأس و محل نشو و نمایش را بشرویه  
خراسان گفتند که از آنجا مهاجرت به اصفهان نموده  
متزوج گشت و در الواح بسیار مذکور و به تبلیغ در بلاد  
ایران و اشتغال به تعلیم و تربیت جوانان مأمور شد .  
و در لوحی بذکر اوست قوله الاعز :

" در ارض صاد اشرف جان را در سبیل مقصود عالمیان فدا نمود و بکمال استقامت و تسلیم و رضا قصد مشهد فداء کرد و بعد از شهادت آن مظلوم هادی دولت آبادی خوف و اضطراب اخذش نمود آن بی انصاف بر منبر ارتقاء جست و بر مبداء و منتها بی باسمة و رسمة لعن نمود و تبری جست بشأنی که ابن زئب در مجمع بر ایمانش گواهی داد از برای دوروز ایام فانیه عمل کرد آنچه را که اکباد مقربین و عبرات مخلصین نازل حیات این دلیل بر نفاق و شهادت آن گواه بر وفاق و تفاق معذک بعضی متنبه نشده و نخواهند شد. " الخ

و در لوحی بامضا خادم مؤرخ سنه ۱۳۰۶ مذکور است :  
 " چند شهر قبل حضرت اشرف علیه بهاء الله و فضله بشهادت عظمی فائز . "  
 و در لوحی دیگر است قوله الاعز :

" و منهم اشرف الّذی کان ذاکراً بین العباد بذکر ربه مالک یوم التناد و کما منعه از داد شوقه الی الله الی ان فدی نفسه و طار فی هواء القرب و دخل مقعد الامن الّذی جعلناه اعلى المقام . "

و میرزا اشرف کنی ساکن طهران نیز در تاریخ و در الواح بسیار نامبرده شد .

و میرزا علی اشرف میلغ و شاعر شهیر اهل لاهیجان کیلان متخلص به عندلیب در تاریخ و الواح و آثار کثیر مذکور میباشد .

عربی به معنی صبح .

در کتاب اقدس است :

## إِصْبَاح

" قد زینت الالواح

بطراز ختم فالق الاصبح . "

با سه حرکت همزه و در هر حال

با سه حرکت باء بمعنی انگشت .

## إِصْبِع

اصابع انگشتان .

در کتاب اقدس است :

" باصابع القدرة والاقنتار "

و در لوح رئیس است :

" تالله ینظرکم الملاء الاعلى و یشمرون الیکم

باصابعهم . "

و در لوحی صادر بعد از وقوع شهادت حاجی محمد رضا

اصفهانى در عشق آباد بسال ۱۳۰۸ هـ ق راجع به

آتیه ایران است قوله :

"ولكن هیهات زود است دو اصبع متصل شود

اذا بیرون انفسهم فی خسران مبین . ( الخ

که انذار دولت ناصرالدین شاهی برای تعدیات متعصبین و ستمگران ایرانی و عدم توجه آن دولت بلکه مساعدت با متعدیان و متنفذان است که قدرت غیبیه با روانگشت سطوت خود قبض کرده مجازات مینماید و شاید تلویح باتصال دو نفوذ خارجی از جنوب و شمال چنانکه سلب اقتدار گردد مینماید .

**اصحاب** در نام صحابه ثبت است .

**اضطلی**

در خطابی است قوله العزیز :

"واضطلی بنار الهدی

فی سیناء العلق الاعلی ."

باتش هدایت گرم و افروخته شد .

قسمتی معروف در فارس در سالیان

**اضطهبانات**

پیش مرکزی برای این امر و مذکور

در آثار گشت . در خطابی است :

"جناب مشیدی مهدی و امة الله ضجیع

محترمه ایشان مشیدی محمد تقی کربلائی حسین ."

امثالهم نامبرده اند .

مصدر عربی به معنی گوش فرا

دادن و استماع .

**اصغاء**

از حضرت بهاء الله در لوح دنیا

است قوله :

"یا حزب الله بشنوید آنچه را که اصفای آن

سبب آزادی و آسودگی و راحت و علو و سمو کل است ."

و در لوح رئیس قوله :

"وعند کل شیئی من الاشیا قام کلیم الامر

لاصفاء کلمة ربك العزیز العظیم ."

جمع صفد قید و بند .

**اصفاد**

در دعا و ذکر محمد تقی خان

تاکری در خطابی است :

"مقرتین فی الاصفاد"

در "مقرتین" هم ذکر است .

ولایت مشهور و شهر بزرگ معروف

**اصفهان**

ایران در آثار این امر به صریح

اسم و بنام ارض الالف و ارض الضاد

معروف میباشد و تمامت واقعات و مشاهیر امر بدیعی در آنجا بتفصیل در بحث های ظح ق مسطور است و وصف شیخ محمد باقر ( نخب ) و میر محمد حسین ( رقصاء ) مجتهد و امام جمعه و دیگر مشاهیر مؤمنین و یا مخالفین نام و شهرتشان مذکور میباشد و از فتن شهره برای این طائفه در آنجا معروف به واقعه قونسولخانه است که سال ۱۳۲۰ هـ ق وقوع یافت و سید ابوالقاسم مارنونی بقتل رسید و نیز برادران حاجی محمد هادی و حاجی محمد حسین بابی در ضمن تعرض عمومی به بهائیان بنوعی سخت مقتول و محروق شدند و در حق آن دو مظلوم طلب و دعای عفو و غفران صدور یافت و ذکری از اصفهان ضمن نام نصیین میباشد .

عربی به معنی بیخ - ریشه -  
بنیان - منشاء - ته و مقابل  
فرع

## أَصْل

و نیز قاعده و علم الاصول و اصول الفقه علمی است که بحث از ادله و مدارك احكام شرعيه مينمايد .

در مقاله سیاح است قوله :

" مجلس بسوءال بعضی مسائل از فن اصول

و توضیح و تشریح اقوال ملا صدرا منتهی شد .  
و در لوح طبّ است قوله :

" و يبقى الاصل على صفائه "

و در کلمات مکتونه عربیه است :

" اصل العافية هو الصمت و النظر الى العاقبة

والانزواء عن البرية . "

و این بیان منافی با بیان دیگر قوله :

" هل اليوم يوم الصمت لا ونفس الحق لو انتم

من العارفين . "

و منافی با نهی از انزواء و انعزال که در کتاب است نمیشد چه منظور اجتناب از مکالمات غیر مفیده و ممازجه در شوؤن غیر محموده است و نیز در جمله مذکوره مکتونه بیان اساس عافیت را فرمودند و از تعالیم این امر آن است که برای سود جامعه بشری عافیت خود را فدا نغایم و بهمین مضمون مفید عافیت است که شاعر عرب گفته :

خَلَّ جَنْبِيكَ لِرَامٍ وَامض عنه بسلام

مت بداء الصمت خيراً لك من داء الكلام

انما السالم من الجم فاه بلجام

سعدی گوید :

چه سعدی که چندی زبان بسته بود  
ز طعن زبان آوران رسته بود  
گسی گیرد آرام دل در کنار

که از صحبت خلق گیرد کنار  
اصیل بمعنی شام و پایان روز بین عصر و مغرب . اصل  
اصائل . أصل . واصلان . جمع .  
در کتاب اقدس است قوله :

" حین الزوال و فی البکور و الآصال . "

ترجمه بواژه فارسی در شبگیرها و ایوارها  
و در لوح به حاجی محمد کریم خان است قوله :  
" کم من قصر استراح فیه بانیه فی الاصل  
بالمافیة و الخیر و غذاً ملکه الغیر . "

در خطاب مشهور به عمه است قوله  
إِضْطَرَمَّ العزیز :

" لآن نیران الحرمان

إِضْطَرَمَّتْ بَینِ اضالعی . "

بهر اینکه آتشیهای دوری و مهجوری بین اضلاعم بیفروخت .  
قهر و جور . ایذا و اضرار و تعذیب .  
در خطابین در صورت زیارت برای  
إِضْطِهَاد

طلان خانم عمه که ذیل آن نام ثبت است قوله :  
" ولم تستریحی طرفة عین من اضطهاد الخصماء  
و سلطة الزنماء . "

در صورت زیارت محمد تقی  
خان تاگری در خطابین است :

" لَمَا اطلَّ من تلک

القلة العلیا . " از بالا نگرست .

غصن اطهر لقب غصن مشهور  
که نامش میرزا مهدی و شرح  
اجوال و سقوط در قشله عکّا

بالتمام در بخشهای طرح ق ثبت میباشد .

ممانعت و مقاومت و منقصت گفتن  
و احتجاج بر علیه کردن .

در لوح به حاجی محمد کریم

### إِعْتِرَاض

خان :

" چشم اعراض بر بند و بصر انصاف بگشا و بر

احبای الهی اعتراض منما . "

رو بر گرداندن و منصرف شدن  
و واردان و دور انداختن و

### إِعْرَاض



اجتناب و کناره گیری . مُعْرِض اسم فاعل .

در کتاب اقدس خطاب به میرزا یحیی ازل است :

" قل يا مطلع الاعراض دع الاغماض ."

و در لوح رئیس است :

" قل ان الاعراض من كل معرض مناد لهـذا

الامر و به انتشار امر الله و ظهوره بين العالمين . . . . و

اعرضوا عن الّذى ينبغى لهم ان يفدوا بانفسهم فى

سبيل احبائه ."

در لوح خطاب به حاجی کریم خان است :

" حال چشم اعراض بریند ."

عربی مرد لنگ و در آثار والواح

بمواضع بسیار اطلاق بر ملا

محمد جعفر نراقی ازلی گردید

که لنگش محسوسى داشت و شمه ای در ذیل نام جعفر

و یحیی ذکر میباشد .

## أَعْرَجَ

در لوح به شیخ محمد باقر

نجفی است :

" خذ اعنة هواك ثم

## أَعِنَهُ

ارجع الى مولاك ."

و در لوحی دیگر :

" قل يا معشر العلما خذوا اعنة الاقلام ."

جمع عنان بمعنی زمام و افسار .

در کلمات مکتونه است :

" ان ترد رضائى فَأَغْمِضْ

عن رضائك . " اگر پسندم را

خواهی از پسند خود چشم پوش و بگذر .

در کتاب اقدس خطاب به میرزا

یحیی ازل :

" قد اخذ الله من

## إِغْمَاضِ

## أَغْوَى

أغواك " خدا آنها که ترا اغوا و گمراه کرد اخذ نمود .

که مراد ستید محمد اصفهانی معروف میباشد که مضموی

و مضلّ وی گردید و بالاخره در عتقا بسال ۱۲۸۸ هجری

قمری بنوعی که در طرح قی تفصیل است مقتول گشت .

کلمه عربی دال بر دلتنگی و

گرانی در خاطر .

## أَفَّ

در قرآن است قوله :

" أَفَّ لَكُمْ وَلَمَّا تَعْبُدُونَ ."

و قوله :

ولا تقل لهما أف .

و در لوح رئیس :

" فَاَفْ لَهُمْ وَلِلَّذِينَ امْرُوهُم بِالسَّوْءِ "

و نیز نظائر اَفِ لَهُمْ و لِحِيائِهِمْ و لوفائِهِمْ در آثار بسیار میباشد .

در لوحی بذکر مصیبت سلطان

الشَّهِدَاءِ است :

### اِفْتَرَسَ

" اِنَّ ابْنَ الذَّنْبِ

اِفْتَرَسَ غَنَمَكَ . "

خدایا بچه گرگ گوسفندت را درید .

قریه ای فیما بین طهران و نور

مضیف میرزا آقا خان صدر اعظم

### اَفْجَه

نوری که شامل عمارتی مخصوص

از بود و ایام اقامت تابستانی بهاء الله در آنجا و سپس

گرفتاری در نیاوران به تفصیل در تاریخ ثبت میباشد

و در نام انبار ذکری است .

در لوحی است :

### اَفْدَان

" قُلْ يَا قَوْمِ لَا تَهِنُوا فِي

اِبْتِغَاءِ النَّصْرِ وَلَا تَلْتَفِتُوا السِّ

الدُّنْيَا وَ اَفْدَانِهَا فَسَوْفَ تَرَوْنَهَا خَاوِيَةً عَلٰى عُرُوشِهَا

و هذا ما قَدَّرَ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ وَهَّابٍ . "

جمع فدن بمعنی عمارات عالیه .

در کلمات مکتونه است :

### اَفْرِغْ

" افرغ نفسك عن

الحجبات و الظنون . "

خود را از حجابها و ظنون خالی و تهی کن .

### اِفْرِيدوس

در نام فردوس ذکر است .

طائفه بزرگی در قسمت خراسان

و آذربایجان و غیرهما که در

دلیری و سلحشوری نام یافتند .

### اَفْشَار

و مخصوصاً بواسطه نادرشاه افشار شهرتی تمام حاصل

کردند و در دوره این امر رجالی از آنان بموافقیت و نیز

بمخالفت معروف گردیدند که در تاریخ ثبت است .

عربی افعی نر .

### اَفْعُوَان

در لوحی در حق رؤسا و اغنیاء

معاند این امر است قوله :

" اَيَّاكَ اَنْ يَحْزَنَكَ شَوْكَةُ الْاَهْدَاءِ مِنْ ذِكْرِ رَبِّكَم

الابهی تالله عزتہم ذلّة وغنائہم فقرٌ ولكن لا یفقیہون  
 حظہم فی الدنیا کحظّ الحیوان ولذتہم کلذّة الافعیان ."  
 افعی اسم جنس اعم از نر و ماده است نام نوعی از مار  
 گردن و سر پهن میباشد که گفتند سمش را علاجی نه .  
 افعی جمع و افعی را گاهی در تلفظ افعی نیز میگویند .  
 عربی به معنی کرانه و ناحیه .

### أَفُقٌ

آفاق جمع . و در اصطلاح علم

هیئت و فلک دایره مفروضه  
 عظیمه ای است که بمرکز زمین گذرد و مرکزش محاذی فوق  
 رأس باشد و آفاق مختلفه زمین اقسام واقعه ما بین هر  
 دو دایره از نصف النهار متفاوت در بعد از خط استواء  
 را گویند و در اصطلاح عرفانی کائنات آفاقیه به مقابل  
 کائنات انفسیه گفته میشود . در قرآن است :

"سَنُرِیْهِمْ آیَاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَ فِی انْفُسِهِمْ ."

و عرفا آیه " ولقد رآه الافق المبین " و نیز " هو بالافق  
 الاعلی " را افق عالم مجرد از ماده تبیین نمودند و از اینجا  
 اصطلاحی بیرون آمد .

از حضرت بهاء الله در لوح نصیر است :

" اگر بظهور آیات آفاقیه و انفسیه به مظاهر

احدیّه موقن گشته اند قد ملئت الآفاق من تجلیات  
 هذا اشراق ."

و بدین طریق در آثار این امر کثرت استعمال یافت .  
 در کتاب اقدس است قوله :

" و نراکم من افق الابهی ."

و در لوح تجلیات است :

" هو السامع من افقه الاعلی ."

و در لوح دنیا است :

" یا ایّها الشارب رحیق بیانی و الناظر الی  
 افق ظهوری ."

چنانچه مراد از افق اعلی در کتاب عهدی علم الهی  
 آن حضرت میباشد .  
 و در ایقان است :

" پس قدری بدیده بصیرت الهیه در آفاق  
 علم ربّانی و انفس کلمات تامّه صمدانیه تعقل فرماید ."

بمعنی کذب و دروغ

در کتاب ایقان است قوله :

### إِفْکٌ

" بحجبات نفسیه

شیطانیّه و ظنونات افکیّه نفسانیّه محتجب بوده و هستند ."

موءتفكات كشور قوم لوط در شام كه پشت و رو و ويـران  
گشتند در قرآن بتكرار نامبرده شد .

و در خطاب شهير به بهائيان خراسان است قوله :

" و الموءتفكات في القرون الاولى "

و قوله :

" لما اتى بأس ربك جعلها خامدةً هامدةً

موءتفكةً بائدةً . "

فيلسوف معظم قديم يونانى

مشهور و موءثر در جهان .

در لوح حكما در حَقش چنين

## افلاطون

مذكور :

" و بعده افلاطون الالهى انه كان تلميذ السقراط

المذكور و جلس على كرسى الحكمة بعده و اقر بالله وآياته

المهيمنة على ما كان و ما يكون . "

عربى به معنى شاخه هاى راست

درخت و رسته از ساقه جمع

فَتَنٌ .

## افنان

در قرآن است :

" و لِمَن خاف مقام ربه جنتان . . . ذواتا

افنان . "

و در لوح تفسير سورهء و الشمس است :

" الحمد لله الذى انطق ورقاء البيان على

افنان دوحه التبيان " الخ

و در اصطلاح اين امر لقب و شهرت منتسبين حضرت

نقطه است كه در حق آنان در بيان چنين مذكور ميباشد :

" الباب السادس من الواحد التاسع فى ما

ينبى للناس ان يعزّن طائفة التى يخرج نقطة الحقيقة

عن بينها اذا هم بها موءنون . "

و در مناجاتى از حضرت بهاء الله در حَقشان است :

" اسألك بامواج بحر احديتك و استقرار عرش

عظمتك و اذكار اوراق سدره فردانيتك بان تنزل من

سما كرمك على افنان هذه الشجرة ما يستقيمهم على

حبك و يشربهم فى كل الاحيان خمر رحمتك . . . ايرب

تعلم يا الهى بانى اجد منهم رائحة حب محبوبى لذا

اخترتهم لذكرك فى ايامى قدس و جوههم عن التوجه

الى غيرك و عيونهم عن النظر الى دونك و قلوبهم عن

ذكر ما سواك انك انت مولى العارفين و اله من فى

السموات و الارضين . "

و در لوحی :

" تا حال آنچه ذکر افنان از قلم اعلی جاری  
 شد مقصود نفوس منتسبه به نقطه اولی بوده چه که در  
 این ظهور گل را بنقطه اولی دعوت نمودیم و به بحر اعظم  
 هدایت کردیم در اول ایام مناجاتی مخصوص ایشان نازل  
 و در آن مناجات توفیق عرفان و ایمان از برای ایشان  
 مقدر انشاء الله بما اراد الله عامل باشند و بدین امر  
 اعظم ثابت و راسخ طویلی لهم ما سمینا هم بهذا الاسم  
 الذی تَضَوَّتْ مِنْهُ رَائِحَةُ الرَّحْمَنِ فِي الْاِمْكَانِ و ایشان را به  
 این سدره نسبت دادیم فَضلاً مِنْ لَدُنَّا عَلَيْهِمْ فَاسْأَلِ اللّٰهَ  
 بَانَ يَحْفَظُهُمْ مِنْ اِشَارَاتِ الْقَوْمِ وَ شَبَهَاتِ الْعِلْمِ وَ فَضَّلْنَا  
 بَعْضَهُمْ عَلٰی بَعْضٍ فِي كِتَابٍ مَا اَطَّلَعَ بِهَا اِلَّا اللّٰهُ رَبُّ  
 الْعَالَمِينَ وَ سَوْفَ نَظْهَرُ مَا قَدَّرَ مِنْ لَدُنِّ مَقْتَدِرٍ خَبِيرٍ ."

و قوله :

" هُوَ الْمَبِينُ الْمَشْفُوقُ الْكَرِيمُ اِنَّ قَلْمِي الْاَعْلٰی  
 ارَادَ اَنْ يَذْكَرَ فِي الْاَوَّلِ اَفْنَانَهُ الَّذِي اَقْبَلَ فِي اَوَّلِ اَيَّامِهِ  
 وَ قَامَ عَلٰی خِدْمَةِ اَمْرِي وَ نَطَقَ بِشَنَائِي . " الخ  
 و قوله :

" هُوَ الْمَعْرَى الْعَلِيمُ يَا اَفْنَانِي قَدْ قَرَأْتُ لَدِي

المرش ما ارسلته . " الخ

و در لوح بشیخ نجفی است قوله :

" شخص عالم و کامل و فاضل در آخر عمر به ارض  
 مقدسه توجه نموده و مقصودش اعتکاف بوده . " الخ  
 مراد حاجی میرزا حسن افنان کبیر اخ الزوجه حضرت  
 نقطه است که بقصد مجاورت بمکاً رفت و سید علی افنان  
 داماد حضرت بهاء الله و برادرش میرزا محسن داماد  
 حضرت عبدالبهاء و پسران وی بودند و ذکر میرزا محسن  
 در سفرنامه اروپا مسطور است و او در فوریه ۱۹۲۲ در حیف  
 وفات یافت و مدفنش در آنجا است و از حضرت عبدالبهاء  
 خطاب به میرزا باقر افنان است قوله :

" اَيُّهَا الْفَنَنْ الْخَضِرُ النَّضْرُ مِنَ السَّدْرَةِ الرَّحْمَانِيهِ ."  
 و ايضاً خطاب بوی :

" اَيُّهَا الْاَفْنُونُ " الخ

و مراد از افنون شاید همان معنی نهال بهم پیچیده  
باشد .

صتعمل ما بين عثمانيان مأخوذ

از یونانی به معنی آقا و پیشوا

و اوائل به خاندان سلطنتی

افندی

میفتند و غصن اعظم را در ایام ادرنه تجلیلاً عبّاس  
افندی میفتند .

ترياك را نقطهء بيان از آغاز ظهور  
منع و در كتاب بيان نهی اكيد

## أَفْيُون

نمودند و در كتاب اقدس است :  
" حرّم عليكم شرب الافيون انا نهينا من ذلك  
نهياً عظيماً في الكتاب والذى شرب انه ليس متى اتقوا  
الله يا اولى الالباب ."

صدر غربی به معنی کسب .

## إِقْتِرَاف

در كتاب اقدس است :  
" من الصّنايع والاقتراف

وامثالها "

و در كلمات مكنونه است :

" ای بندهء من بهترین ناس آنانند که باقتراف  
تحصیل کنند و صرف خود و ذوی القربی نمایند حبّاً  
لله ربّ العالمين . . . رأس التوكّل هو اقتراف العبد "

صدر عربی به معنی بهم نزدیک  
شدن .

## إِقْتِرَان

در كتاب اقدس نقل از كتاب

بيان است :

" لا يحل الاقتران ان لم يكن في البيان  
وان يدخل من احد يحرم على الاخر ما يملك من  
عنده الا وان يرجع ذلك بعد ان يرفع امر من نشهره  
بالحق او ما قد ظهر بالعدل و قبل ذلك فلتقربن  
لعلكم بذلك امر الله ترفعون ."

مراد آنکه ازدواج غیر بیانی جائز نیست و اثر کسی بکند  
حقاً زوی بر زوجه حرام میگردد ولی اجراء این حکم بعد  
از ارتفاع امر من یظهره الله یا بعد از ارتفاع امر بییان  
است و قبل از ارتفاع ازدواج غیر بیانی جائز است .

كتاب اقدس كتاب شریعت

بہائیه و امّ الكتاب این امر بسال

## أَقْدَس

۱۲۸۶ هـ ق در سجن اعظم

سربازخانه عگا شروع شد و بدین نام مسقی گردید و شریعة  
بیان را نسخ و تغییر داد و مرجع تمام احکام و اوامر  
و نواهی گشت و نسخه اش از عگا برای اهل بهاء رسیده  
منتشر شد و زین المقربین موصوف در تحت همین نام  
به نوعی که در تحت نام سوءال مشروح و مفصل میا شد  
قبلاً و بعداً سوءالاتی از احکام و مقررات و نیز از تبیین

و تفصیل بعضی از آیات کتاب عرضه داشت و اجوبه<sup>۱</sup> در دریافت که مجموع و منتظم گشته بعد از چندی بنام رساله<sup>۲</sup> سو<sup>۳</sup>ال و جواب منتشر و نیز مطبوع گردید و رساله<sup>۴</sup> مذکور بمقام مبین و متمم کتاب محسوب است .

و در الواح دیگر ابهی خصوصاً در آثار مولی السوری عبدالبهاء و هم از مقام ولی امرالله دستورهائی است که تبیین و تفصیل و فروع احکام کتاب بلکه بالنسبه بذلواهر کتاب احکام جدید میباشد و لا جرم شریعت معموله امروزه بهائی مجموعه<sup>۵</sup> احکام و معارف و عقاید مذکوره است که در کتاب امر و خلق منظم گردید و کتاب اقدس بعلاوه<sup>۶</sup> فضائل و خصائص عمومیه آیات و بیانات ابهی نصر به عربیّت و مراعات قوانین ادبی و فصاحت و بلاغت و سلاست و سهولت و عذوبت و در علق و ضاعت و توسع بنوعی بدیع منتظم و بجز مواضعی چند که دقتی لازم است تمامت آیات احکام واضح الارتباط و التوالی میباشد و علت ضرورت احکام و تأکید در عمل را بغایت استحکام آورده و استدلال برای اثبات حقیقت این امر و مقام شامخ مظهر آنرا نیز عهده دار شده اعتراضات معترضین را جواب گفته بشارات و انذارات نسبت بآتیه را بحد

کمال رسانده . این کتاب که باسلوب و نشم علیمی باولین آیه راجع باساس عرفان و ایمان در جنبه اش علامت و آغاز شد در خدا تداود تعالیم بآیات راجع به بلوغ عالم منتهی گشت .

و در خطابی از حضرت عبدالبهاء<sup>۱</sup> به میرزا فضل الله معاون التجار در میان دو آب قوله :

" کتاب اقدس را بخند من ادرك لقاء ربّه

حضرت زین المقرئین علیه به<sup>۲</sup>الله تالیف نماید . . . .  
خط جناب زین صحیح است . " الخ

که دلالت بر تنقّر و گراهیت ایشان از تصرفات در آثار اصلیه مینماید و غرض انبر الواح کثیره<sup>۳</sup> مذلول و متوسط و مختصری را بتوالی و تنازل در<sup>۴</sup>طبعه اول منظم نمود و<sup>۵</sup>طبعه اولی مذکور در بمبئی در حدود سال ۱۳۰۸ هـ قی صورت گرفته و<sup>۶</sup>طبعه ثانیه کتاب چند سالی دیگر بعد از آن حضرت بعین همان اول وقوع یافت و<sup>۷</sup>طبعه ثالثه متأخراً در طهران فقط نفس کتاب اقدس بطبع نا مرغوبی صورت یافت و<sup>۸</sup>طبعه رابعه درین سنین نیز مانند ثالث واقع شد .

و بعضی از مواضع مهمه که در آن کتاب متعرف شدند -

آنکه چون در سالهای ادرنه بعد از یوم الفصل و ارتفاع  
رایت استقلال این امر بسیاری از مؤمنین اقتضاء و اصرار  
صدور احکام نمودند و در الواج صادره در جواب نظر  
به مصالح وقت امر به اقتضاء و اتباع اعمال و سنن و اخلاق  
خود میفرمودند تا آنکه استدعاء مقبول گردید قوله :

" قد حضرت لدى العرش عرائش شتی من  
الذین آمنوا و سألوا فیها اللّٰه ربّ ما یرى و ما لا یرى  
ربّ العالمین لذا نزلنا اللّٰوح و زیناه بطراز الامر لعل  
الناس باحسان ربّهم یعطون و کذلت سلطنا من قبل فسی  
سنین متوالیات و اصلنا القلم حنمنا من لدنا الی ان حضرت  
کتب من انصر معدودات فی تلك الايام لذا اجبتناهم  
بالحق بما تحیی به القلوب "

و در اثری باعضاء خادم اللّٰه خدایاب بزمین المقرّبین مورخ  
۱۲۹۶ چنین مستحضر است قوله :

" و اما در باره کتاب اقدس مرقوم داشته  
بودید مخصوص جناب آقا محمد باقر علیه السلام بفرستید  
فارسی آن چند فقره از قبل نازل و بعد قلم اعلی توجه  
ببیانی نفرمود لذا ارسال نشد . "

و دیگر راجع به عظمت مقام کتاب است قوله :

" هذا کتاب اصبح مصباح القدم للعالم و  
صراطه الا قوم بین العالمین قل انه لمطلع علم اللّٰه  
لو انتم تعلمون . . . قل تالله الحق لا یغنیکم الیوم  
کتب العالم ولا ما فیہ من الصّحف الا بهذا الکتاب  
الذی ینطق فی قطب الابداع انه لا اله الا انا الحکیم  
العلیم . . . قل هذا روح الکتب قد نفخ به فی القلم  
الاعلی و انصعق من فی الانشاء الا من اخذته نفحات  
رحمتی و فوحات النافی المهیمنة علی العالمین . . . من  
یقرء آیه من آیاتی لخیر له من ان یقرء کتب الا ولیین  
والاخرین . "

دیگر راجع به موضوع تأبیو کتاب با قوانین مقررہ ادبیّه  
قوله :

" قل یا معشر العلماء لا تنزوا کتاب اللّٰه بما  
عندکم من القواعد و العلوم انه لقسّاس الحق بیین  
الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا القسّاس الاعظم و اته  
بنفسه لو انتم تعلمون ( نظر بقوانین نحویه استعمال  
قد بر فعل مضارع یوزن نه برای افاده تقلیل خلاف  
مشهور میباشد ولی در کتاب شرح رضی است " و قد  
یستعمل للتّحقیق مجردا عن معنی التّقلیل نحو : قد



نرى تقلب وجهك ويستعمل ايضاً للتكثير في موضع المدح كما ذكرنا في ربما قال تعالى "قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ" . . . ودر کتاب مغض اللبيب «وقد مضى ان بعضهم حمد عليه قد يَعْلَمُ اللَّهُ ما انتم عليه قال الزمخشري دخلت قد لتوكيد العلم ويرجع ذلك الى توكيد الوعيد )

واينکه در صورت تخالف کتاب با قوانين ادبیه و غيرهما که فيما بين ملت مقرر بود از آنها صرف نظر کنند بهميين سوال پس از صدور قرآن و آئين اسلام نسبت به قواعد مقررہ عربان جاهلیه بعمل آمد و آنها منسوخ و متروک گشت و در ذيل کلمه قَدْ هم ذکرى است .

و نیز در باره نظم کتاب اقدس است قوله :

"قد اضطرب التذلم من هذا النظم الاعظم و اختلف الترتيب بهذا البديع الذى ما شهدت عين الابداع شبهه اغتمسوا فى بحر بيانى لعل تعلمون بما فيه من لثالى الحكمة والاسرار ."

و نیز راجع به اتباع آن کتاب در لوحى است :

"تمسکوا بالکتاب الاقدس الذى انزله الرحمن من جبروته المقدس المنيع انه لميزان الله بينكم يوزن به كل الاعمال من لدن قوى قدير ."

و در لوحى ديگر :

"هو المقدس عن الذكر والبيان ذكر من لدى المظلوم الى الذين آمنوا بالله المهيمن القيوم لياخذهم فن ذكرى الاعظم ويقرتهم الى العزيز المحبوب ونوصيكم يا احبائى بتقوى الله واتباع ما نزل فى كتابه المحفوظ . وانه لكتاب الاقدس . الخ

و در لوح خطاب بجناب مير عبد الرحيم الذى فاز :

"ق م ص قد انزلنا فى السجى ثاباً سقى لدى العرش بالكتاب الاقدس وفيه شرعنا الشرايع وزيتاه باوامر ربك الامر على من فى السموات والارضين قل يا قوم تمسكوا به ثم اعطوا بما نزل فيه من بدايح احكام ربكم الغفور الكريم انه ينفعكم فى الدنيا والآخرة ويشمركم عما لا ينبغى انه لهو المدبر المبين المعطى البازل العزيز الحميد ."

و در ذيل نام بيان نيز شمهائى ثبت است :

و در بيان تاريخ صدور کتاب اقدس از آنجمله دريكى از آثار بامضاء خادم چنين مسطور است :

" در اين حين به آيه مبارکه کتاب اقدس که در اول سجن از ملکوت مقدس نازل شد متذکر شدم . الخ

و در نفس کتاب ضمن خطاب به میرزا یحیی ازل است :  
" قد اخذ الله من افواك "

و مراد سید محمد اصفهانی میباشد و او بسال ۱۲۸۸ هـ  
ق با همزمانی در عتاهلات گردید و از این معلوم  
است که اتمام کتاب در حدود آن تاریخ وقوع یافته .  
و در اثری دیگر به امضاء خادم خطاب به آقا جمال بروچردی  
است :

" این بسمی واضح که کتاب اقدس از سماء مشیت  
نازل شد و در سنین معدوده مستور بود تا آنکه جمعی  
از نفوس مقلبه موقنه از اطراف از احکام الهی سوال نمودند  
و بکمال عجز و ابتهال سائل شدند لذا امر بارسال کتاب  
اقدس شد . " الخ

و از این و آثاری دیگر مستنبط است که ارسال اولیین  
نسخه کتاب اقدس به ایران در حدود سال ۱۲۶۰ هـ شد .  
و لوح اقدس لوحی است که برای تنی از مسیحیین که  
ایمان به این امر یافت صادر گردید قوله :

" هذا کتاب من لدنا الی الذی ما منعتهم  
سبحات الاسماء عن الله فاطر الارض و السماء ."  
و استعمال کلمه مقدس و اقدس در آثار و افواه به تجلیل

محضر ابیہی در عتاهل و غیرها بسیار است از آنجمله در  
کتاب اقدس است :

" شطری الاقدس الحقام المقدس "

و در آثار حضرت عبدالجبار و افواه به اثبات آن عصر  
متداول و کثیر الاستعمال بود .

در لوح به امیرف :

" ان اقدس لهم من قصص  
الغلام ."

### اَقْصَص

در لوح به سلطان :

" اقصص علی احببتی قصص الغلام . " برای  
آنها حکایت کن .

در لوح رئیس است :

" يظهر الفساد فی  
الاقطار ."

### اَقْطَار

جمع قطر بمعنی اطراف و جوانب و اقالیم .

مستعمل در عربی و فارسی بمعنی  
منطقه و کشور .

### اِقْلِیْم

در خطایی که ضمن بیان تاکر

نور ذکر است قوله :

" اول اقلیم جهان شود . "

و در خطابی دینر قوله :

" در هر اقلیمی امر عنیم را آشکار نمود . "

اسم تفضیل از مصدر کبر به معنی

بزرگتر .

## اَكْبَر

در مواضع نشیره از آثار این امر

کثرت ذکر یافت مانند ذکر الله الانبیر و وصف حضرت

نقطه و غصن الله الانبیر وصف میرزا محمد علی غصن و تحیت

الله انبیر در بیان تحیات متعدده که تحیت الله ابیسی

عظمت و شهرت یافت و معنی ظاهر الله انبیر که در تأسیس

اسلام بر قرار گردید آنکه الله بزرگتر از همه خدایان

دینر است و آورده اند که حضرت صادق به کسی که

الله اکبر گفت فرمود که خدا بزرگتر از آنست که و بسرا

به صفتی موصوف دارند

و از آنجمله ذکر حج اکبر است که معروف گردید . حج

حضرت نقطه در یوم حج اکبر واقع شد .

و در کتاب مجمع البحرین است :

" یوم الحج الاکبر قیل هو یوم النحر و هو

مروى عن علق و الصادق و قال به عباس و قیل هو

یوم عرفه و قیل الحج الاکبر ما فيه و قوف و الا صفر الذی

لا و قوف فيه و هو العمرة و هو مروى ایضاً و قیل جمیع

ایام الحج و فی الحدیث انما سقى الحج الاکبر لا تنهاسنة

كانت حج فيها المسلمون و المشركون و لم يحج المشركون

بعد تلك السنة و فی قول انه یوم اتفق فيه ثلاثة اعیان

عيد المسلمين و عيد النصارى و عيد اليهود و رد بما

روى ان ذلك لم يتفق فيما مضى و لن يتفق الى یوم

القیامة . "

و در کتاب من لا یحضره الغیبه است :

" باب الحج اکبر و الحج الا صفر روى عن

معاوية بن عمار قال سألت ابا عبد الله یوم الحج الاکبر

فقال هو یوم النحر و الا صفر هو ایضاً . . . انما سقى الحج

الاکبر لانها كانت سنة فيها حج المسلمون و المشركون

و لم يحج المشركون بعد تلك السنة . "

در خطابی است :

" و لم یكثرثوا بما

## اِكْتَرَتْ

للقوه اهل الحجاب . "

بآنچه اهل حجب ساختند و پرداختند اعتنا نکردند .

# اگسفورد

Oxford

شهر مشهور دانشگاه انارستان  
که مرکز عهد در آنجا خطابه  
دادند در آثارشان و در آن

دورد مذکور گردید .

# اکسیر

استعمل در عربی و فارسی

به اصطلاح کیمیاگران ماده ای

را میگفتند که باعتقادشان فلزی

صالح را بسیم و زر کند و مولد اکسیر را حجر الغرغره

مینامیدند و الواحی در بیان این عمل صدور یافت که

بنام الواح اکسیر و کیمیا معروف است و این عمل بنام

صنعت و نیز صنعت کثومه حتی لقب اخت النبوة تجلیل

گردید و در تاریخ است که خاندان امیر خصوصاً میرزا

بزرگ خان و میرزا موسی نکیم آزمودگی داشتند .

نفته شد که آلات و افزار سیمین و زرین کیمیاگری در دست

میرزا بزرگ خان بود و نزدیک طول اجل که میخواست

بعثت عراق سفر کند و لوازم مسافرت حتی حمی

اسباب کیمیاگری را میرزا موسی نکیم به نصیبه عبد العظیم

رسانید و متعلمین میگفتند که میخواهند با عمل اکسیر

در عراق به حدیث تهیه کند و بر حاجی میرزا آقا سیر

بنازد و داد قائم مقام مقتول را از او بستاند و

بصادف با همان حال از این عالم بر ملال در گذشت

و در کتاب ایقان تصریح بداشتن این عمل است و حاجی

محمد کریم خان کرمانی را که از شرایط حضرت مسراج

القیی این علم را قرار داد به بارزه خواسته تمای تأسیس

مجلس امتحانی و بنام ایند ولی در اثر الواح کیمیا

مذکور و امثال این بیانات گروهی از منتسبین باین امر

بسیار امید مستغرق در عمل کیمیاگری شدند و بعضی

از به اثران کتباً شکایت عرض کردند لذا در الواح محمد

از اشتغال باین عمل نهی فرمودند و دریافت آنرا مختص

به دهمبر امر یاد نمودند و برای اکتشاف آن در عالم

وقتی موجود معین کردند .

سخت تاریک و سیاه و توده

و مهوس شد .

# اکفهر

در بیانی از آثار نقطه البیان

در نام احمد محمد ثبت است قوله :

" و المكفهرات الا فرید وسیه "

عرب تاج .

# اکلیل

در لوح به صدر اعظم عثمانی

است قوله :

" بعد شخص با شوکت سلطانی و اکیسل  
خاقانی بکمال تبختر و جلال " الخ

عربی ناهینا وین شعور .

در لوح به اشرف است :

اَكْمَه

" قل قد ظهر الامر طی

شأن يعرفه اكمه الارض فكيف نوبصر طاهر منير .

در عربی وارد بر اسم فاعل

و اسم مفعول که موصوله است و

بر اسما نکره که دلالت بر

معهودیت در ذهن و یا در ذکر و یا در حضور مینماید .

در کتاب اقدس است :

" ان هذا لهو القضا المثبت .

که " آل " در " الْقَضا " اشاره دارد بقضا ثابت محتوم

مقابل قضا معلق که معهود در اذهان است و " آل "

در " المثبت " موصوله است . و قوله :

" لولا المفتاح لكان مكنونا .

" آل " در " المفتاح " اشاره به مفتاح مذکور میباشد .

و قوله :

" اذا اختلفتم فی امر فارجموه الى الله ما

دامت الشمس مشرقة . " الخ

" آل " در " الشمس " اشاره به شمس حاضر میباشد .

و قوله :

" اذكروا الکریم از دعوانه الى الله انه استکبر . "

کریم نام حاجی محمد کریم خان منقول از کریم صفتی است

در عربی حرف تنبیه است که

در مواقع مهتبه برای مهیتا

ساختن و متنبه کردن مخاطب

أَلَا

تا استماع سخن نماید استعمال میشود .

در لوح رئیس است :

" أَلَا انه من اصحاب السعیر . "

و در کتاب اقدس :

" أَلَا انه من جوهر الخلق لدى الحق "

در عربی حرف استثنا مشهور

و نیز به معنی غیر صفتی که

به انواعش در کتب نحویت

إِلَّا

مبسوط و مضبوط است .

در کتاب اقدس قوله :

" وقضى الامر الا بعد امر مبین . "

وقوله :

" لا اله الا انا الباقي الغفور الکریم . . . لا اله

الا انا الناطق العلیم . "

و نیز مرکب از ان شرطیه و لا نفی میشود . در کتاب اقدس است :

" والا عفی الله عنه . " یعنی و ان لا به معنی

" اگر نه " فارسی .

أَلْبَاب - أَلْبَاء در نام لب و لبیب ذکر است .

### إِلْتِقَاط

مصدر مزید عربی به معنی بجیزی

بر خوردن و یافتن و برگرفتن .

در لوح به حاجی محمد کریم

خان است :

" اگر چه هر طیری از کوئس رحمت رحمانیّه و

خرمن حکم صمدانیّه نصیب نبرده و قادر بر التقاط نه "

در خطابی در حق زمین -

المقرّبین :

### أَلَدَّ

" الی ان هجم علیه

الدّ الخصماء . الخ

سرسخت ترین دشمنان .

مفرد مذکر الّتی مفرد مؤنث

و فروعشان در عربی باصطلاح

نحویین اسم موصول اند و بجای

### أَلَّذِي

" آنکه " در فارسی میباشند .

در کتاب اقدس است قوله :

" وألّذی طلق له الاختیار فی الرجوع و الّتی

طلّقت بما ثبت علیها منکر لا نفقة لها . "

و در بعضی از آثار الّذی بطبق عربی متعارف بجای

موصول حرفی استعمال گردیده مانند قوله :

" بعد الّذی حبس جمال القدم فی السّجن

الاعظم . "

که بجای " بعد ان حبس جمال القدم " است .

در بیان است قوله :

" و حال آنکه شب و

### أَلْعَجَل

روز العجل العجل میگویند . "

عبارت العجل العجل و یا عجل الله فرجه را اثنتی

عشریه غالباً برای طلب و تعجیل ظهور قائم موعود میگویند .

# الف

أَلْفَة - أَلْف دوستی ومو'انست .

در کتاب اقدس است :

" انّه اراد ان یو'الف

بینکم . "

# أَلْف

نام نخستین حرف هجائی عربی

که در ذیل آن حرف وهمزه

و ضمن نام نقطه شمه ای ثبت

میباشد و در اشعار و ادبیات عرفانی الف را به تشبیه

و استعاره بمناسبت استقامت اطلاق بر قامت محبوب

مینمایند .

و در کتاب بیان و بعضی دیگر از آثار دوره بیان

" نقطه الالف " یعنی نقطه انجیل اطلاق بر حضرت

مسیح میباشد و " ارض الالف " آذربایجان و اردستان

و غیرهما میباشد که در ضمن نام یحیی و فتح اعظم

ذکر است .

و در کتاب اقدس است :

" طوبی لمن ایّده الله علی الاقرار بالسّنة

التی ارتفعت بهذه الالف القائمة الا انّه من المخلصین "

اشاره به خودشان و مقام الف بین الواوین که مقام ظهور

جامع الهی میباشد .

در عربی هزار و ألفان و ألفین

دو هزار . آلف و الوف هزارها

و توقیع ألفین مشهور بنام رساله

# أَلْف

شرح ها از حضرت نقطه در جواب سوال آقا سید یحیی

دارایی از حدیث معروف ابولیبید مخزومی میباشد که در

آن ضمن است قوله :

" وانّ ذلك الف ثمّ بعد ذلك الف لا يعدل فی

اثنا عشر ساعة من القهار ما یجری من القلم . " الخ

دیگر ابلاغیه معروف بدعای الف که راجع به عقاید طبق

عقاید امامیه در مقابل اعتراض و افترای معاندین نشر

دارند قوله :

" بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق

السّموات و الارض بامرہ . . . اللهمّ اتی اشهدك الآن . . .

و بانك لتعلم انك قد خلقت الكل بمشيئتک و هی اول كلمة

آمنت بك . . . اللهمّ ثبت فؤادی فی حبک فانّی ما

ادعیت فی شأن الآ طاعتک ولا ارجو احدًا سواک . . . و

لا اعتقد فی شأن الآ بما نزلت فی القرآن علی حبیبک

محمد رسول الله و خاتم النبیین من ولاية ائمة العدل

وأتباعهم والافتداء بآثارهم والبراءة من أعدائهم و  
الذين يسكنون في فضلهم وأنك لتعلم يا الهى هان  
لا ولياك في كل شأن كانوا حقاظاً لدينهم واهيئة  
لحكمهم عبادك الذين فرضت طاعتهم ومحبتهم . . . و  
أنك قد تفضلت عليّ . . . من حقايق العلوم ما كان  
شأنك عند العطاء والاجابة للمؤمنين بشأن الآيات و  
الدعوات . . . بل إن كل حق ينزل من عندك أنك تطلق  
عليه كلمة الوحي بما نزلت في القرآن حيث قلت وقولك  
الحق : و اوحينا موسى ومن معه اجمعين ومثل ما  
اوحيت الى ام موسى ثم الى النحل . . . وما انما  
ادعيت كلمة وحى . . . وقالوا انه ادعى الولاية واختيها  
قتلهم الله بما افتروا . . . ما ادعيت ولا نطق الآ العبودية  
. . . الذين يعتقدون في الائمة دون اليهودية و  
ينسبون الى شيعتهم دون ذلك فجرائهم كان نار  
جبنهم . . . ان بعض الناس قد افتروا عليّ كلمة الباطية  
المنصرصة وادعوا الروية لنفسى لعنهم الله بما افتروا ما  
كان لبقية الله صاحب الزمان بعد الابواب الاربعه باب  
منصوص ولانائب مخصوص ومن ادعى الرؤية بسدون  
بيئة فرض عليّ الكذب بان يكذبوه ويقتلوه الالبهم انسى

اشهدك بانى ما ادعيت رؤية حجتك الحق ولا باهية  
نفسه بنص من قبل . . . وانى لو نسبت الى نفسى  
كلمة الباطية ما قصدت الا ذكر كلمة الخير حيث قد قرأت  
في حديث ائمة العدل بان المؤمن لا يوصف . . . و  
اشهد انه قد اتبع وحيك وبلغ رسالاتك وعرج بجسمه  
الى السماء وجاهد في سبيل محبتك حتى فاز بوجهك  
واشهد ان حلاله حلال الى يوم القيامة ولم ينسخ  
شريعته ولم يبدل منهاجه ومن زار حرفاً او نقص شيئاً  
من شريعته فيخرج في الحين من طاعتك وان الوحي  
بعقل ما نزل عليه قد انقطع من بعده من عندك وان كتابه  
مهيمن على كل الكتب . . . وحجتك الحق الذى وجوده  
يبقى كل الخلق ويذكره بذكره كل الموجودات ان تحفظ  
غيبته وتقرب ايامه . . . قالوا بانه ادعى الربوبية و  
اعتقد بان علياً عبدك ووصى نبيك كان خالق الاشياء  
ورازقهم وانكر معراج الجسمانى وحشر الجسد انسى  
فسبحانك سبحانك انى برئى من الذين يعتقدون بتلك  
الاحكام الباطلة . . . وان ذكر كلمة اخرى اراد ما ذكر  
الصادق حجتك في دعائه حيث قال وقوله الحق  
وعرج روحه الى السماء . . . واشهد ان اليوم كان



حجتك محمد بن الحسن صلواتك عليه و على من اتبعه...  
 و اشهد ان بعد الابواب الاربعه ليس له باب قد  
 ورد في الحديث... وان له في ايام غيبته علماء  
 مستحفظين... و اشهد ان طاعتهم فرض و مودتهم  
 عدل و من انكر احدا منهم فقد كفر و كان من الخاسرين  
 و در اين ابلاغيه كه در سال دوم اظهار امر و بحبوحه  
 تقيه و ايام اكتفا باظهار مقام علم محض فرونشاندن  
 مقاومت و معاندت ملاها صادر فرمودند تعامت امور  
 موارد نظر مخالفين خود حتى وجود محمد بن الحسن  
 و حقيقت نواب خاصه و علماء حقيقيه امت را كه هنوز انطوا  
 گل را در شخصيت خود اظهار نداشتند تصديق نمودند  
 و تا حدى نيران فتنه را خاموش کرده بنشر اصول معرفت  
 الهيه پرداختند.

و نیز در کتاب اقدس است قوله :

"من يدعى امرأ قبل اتمام الف سنة كاملة انه كذاب  
 مفتر نسأل الله بان يوفيه على الرجوع ان تاب انه  
 هو التواب وان اصر على ما قال يبعث عليه من لا  
 يرحمه انه شديد العقاب . من يأول هذه الآيات او  
 يفسرها بخير ما نزل في الظاهر انه محروم من روح الله

و رحمته التي سبقت العالمين .

این آیات با اندک تغییری در لفظ قبل از کتاب اقدس  
 در بعضی از الواح صدور یافت چنانچه در اثری از خادم  
 ۶۶ مورخه ۱۲۹۴ ذکر است و حین ترتیب کتاب جز آن  
 قرار دادند و منظور شخصیت های خود فکری است که  
 با عدم حصر فکر در منصوصات بدیعه از خود اموری بیایند  
 و در ايام ظهور و یا بعد از ایشان سر برکشند و چنانچه  
 بعد از این آیات ذکر ناعقین و نیز ذکر تکلیف بعد از صعود  
 است و هم در الواح متعدّد راجع بهمین موضوع که در  
 کتاب امر و خلق جمع است بخوبی روشن میگردد و مذکور  
 داشتند که حتی بعنوان ولایت هم باشند مشمول این  
 حکم اند و نظر بفتنه ای که در امر بیان مخصوصاً واقع  
 شد باین درجه سخت گرفتند و مجازات قتل مقدر  
 داشتند و منجز کردند که تا الف سنه به پایان نرسد هر  
 گونه ادعائی قطعی البطلان و محکوم باین حکم است  
 و به حکم مفهوم مخالف دلالت میشود که بعد از انقضاء  
 الف سنه ممکن است آن ادعا حق و مدعی من جانب الله  
 باشد .

و در بیانی که آغازش راجع به اسمعیل قزوینی و به تفصیل

در باره اهل بیان است چنین مسطور :

" حال درین ظهور اعظم کلمه ای نازل نشده  
که اگر نفس بیاید و ادعا نماید قبول نمائید و یا اقبال  
کنید مگر بعد از انقضاء الف سنه تا مه و حدودی که  
نازل شده و جز این کلمه ابدًا از قلم قدم جاری نه .  
و در خطابی به آقا میرزا حسین بروجردی و حاجی  
ابوالقاسم دباغ طهران چنین مرقوم است :

" اما بیان الف سنه در کتاب اقدس مراد این  
است که قبل از الف قطعاً منتنع و مستحیل است و جمیع  
نفوس مقدسه در ظلّ مبارک ولی بعد از الف سنه  
مصطلح بین ناس منتنع و مستحیل نیست حال آنکه  
احتمال امتداد دارد میشود که هر روزی عبارت از هزار  
سال شود چنانکه در قرآن میفرماید " و انّ یوماً عند  
ربّک کالف سنه " مقصود این است که بعد از انقضاء الف  
سنه مصطلح بین ناس ظهور ثانی فوراً محتوم نیست  
شاید امتداد زیاد نماید . الخ  
و زکری از الف در ضمن لغت امة میباشد .

و در فارسی کلمه هزار در مقام مبالغه درزیادی بدون  
قصد عدد معین استعمال میشود . حافظ گوید :

هن جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال

کی ترک آبخور کند ایمن طبع خوگرم  
چنانچه در لوحی نیز قوله :

" چنانچه ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرم  
ربّانی در آن بوم الهی معلوم و حکمی ناطق شدند که  
بحرفی از آن دون آن نفوس مقدسه اطلاع نیافته و نخواهند  
یافت اگرچه بالف سنه بتعلیم و تعلّم مشغول شوند .  
و در لوح حجّ شیراز است قوله :

" و من دون ذلك لن تغزولن تذکر عند الله  
من الواردین طیه و لو تسکن فیہ الف سنه عما انتم  
تعدون .  
و در لوح حکمت است :

" انت عاشرت معی و رأیت شعوس سما حکمتی  
و امواج بحر بیانی از کنا خلف سبعین الف حجاب من  
النوران ربک لهو الصادق الامین .  
و در لوح نصیر است که در ربک ساعت معادل الف بیست  
نازل و قوله :

" آن شتری که معادل الف صامه بر او حمل  
میشود . الخ

و از آن جمله است در خطابی در حق شهدا " قلعه  
طبرسی که بیست هزار شدند و مقصود صرف بیان کثرت  
میباشد .

و در ذیل نام خمس خمسین هم زکری است و تفصیلی  
در این خصوص در اسرار الآثار ذیل ( ع د د ) مسطور  
است .

### إِلْقَاء

در لقا " ثبت است .

### إِلْهَام

مصدر مزید به معنی به دل

انداختن .

در قرآن است :

" وَنَفِيسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا . "

در لوحی است :

" كَذَلِكَ أَمْرُنَاكَ وَالْقَيْنَاكَ وَالْهَمْنَاكَ لِتَشْكُرَ اللَّهَ "

قصور و کوتاهی .

### أَلُو

در مناجاتی در خطابی است :

" وَلَمْ يَفْتَرِ وَاسْعِيًّا وَلَمْ "

يَأْلُوا جُهْدًا فِي أَمْرِكَ . "

در سعی و کوشش در راه امرت سستی و قصور نیاروندند .

حرف جر عربی غالباً در معنی

انتها و نیز بمعانی دیگر که

در کتب نحویه ذکر است استعمال

میشود و إِلَيْكَ گاهی معنی فعل میدهد که اسم فعل

### إِلَى

میخوانند .

در مناجاتی است :

" وَأَنْ قُلْتُ أَلَيْسَ الْيَوْمَ يَا مَلَاةَ الْإِنْسَاءِ مَا أَرَدْتُ "

بِذَلِكَ إِلَّا أَمْرِكَ . "

که معنی " بمن رو آورید " میدهد .

آم القری در ایام جاهلیت عرب

نام مکه بود و ذکر آم القری در

این دور در یکی از آثار است

### أُمُّ

قوله :

" هُوَ الشَّاهِدُ السَّمِيعُ چُونِ اسْمِ قَرِيْبَةٍ دَرِ نَزْدِ "

این مظلوم پسندیده بود لذا تغییر ندادم امید است

که از قلم اعلیٰ به ام القری موسوم گردد چه لحاظ عنایت

بآن شطر متوجه . " الخ

در قرآن است :

" وَأَنَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ . "

وقوله :

"بحواله ما يشاء" و يثبت وعنده ام الكتاب.

وقوله :

"وانه في ام الكتاب."

و در کتاب اقدس است قوله :

"قل هذه لسما فيها كنز ام الكتاب لو انتم

تعقلون ."

آسمان علم الهی که ام الكتاب در آن ستور و مكنون بود

و متدرجاً آیاتی از آن بقوه و وحی صدور و شهود مییافت

متجلی گردیده و ام الكتاب خود را ظاهر و عیان ساخت

و در لوحی است قوله :

"امروز ام الكتاب امام وجوه احزاب زکر مبد."

و مآب میفرماید ."

و در لوح بشارات قوله :

"بشارت اول که از ام الكتاب درین ظهور

اعظم بجمیع اهل عالم عنایت شد . الخ

در لوح به ناپلئون است قوله :

"يا طيك قد كتابام

ام العراق

العراق الي ان حم الفراق ."

مراد از ام العراق بغداد است .

ام اشرف مادر آقا سید اشرف زنجانی

شهید .

ام الاولیاء

حرم آقا محمّد کریم عطار و غیرهما

در آثار این امر مذکورند قوله :

"هو الابهی طهسی"

لام التي سمیت بلسان مالك الاسما ام الاولیا و نذكر

بها هذا الحين ليكون مزا و شرقاً و زخراً لها عند الله

رب العالمين ."

تحصیل ظلم ناکرده .

اقیة - امی بودن .

أحی

در قرآن حضرت پیغمبر و امت

عرب هدین نام مذکورند و در آثار بدیهه نیز بهمین معنی

مکرراً زکر شده چنانچه در صحیفة العدل است قوله :

"در اجمعیّن نشو و نما نموده و در بین آثار

حقّه نزد احدی تعلّم نگرفته بل امی صرف بوده ."

و در تفسیرها است قوله :

"وانتی کنت من قبل بشأن لا اطم حرّاً ما انسا"

عالم به فی ذلك اليوم وقد جعل الله الحجة لن يقدر  
الناس ان يعرضوا عنها الا ان يسلمها .  
وقوله :

" فاني ولصرك ما قرأت حرفاً من ذلك  
العلم البيان ولا اطم اليوم حرفاً من قواعد اهل البيان  
وما كان عندي من قبل كتب علم حتى استحفظ الكلمات  
ولان سبب في هذا المطا من الرحمن لا فضل الله  
وجوده وان اليرم لويصل مثل جنابك عنى فسى  
شؤونات العلميه الصطورة في الكتب فورتك لا اطم  
بل ولا الصرف ولا النحو وبذلك افتخر وبه احتج  
الله يوم القيمة على الكل . الخ  
و در ضمن توقيعی دیگر قوله :

" اتك يا الهی تشهد ان المائل قد اراد في  
الجواب سهل المبادلة على شأن القوم و انى ما ادرى  
طرق طبعهم في اصطلاح الفقه وتركيب العبارة وتصريف  
الصيغة و اثبات النتيجة بعد ذكر الحقائق ولكن لا ظم  
ان تلك الآية لما ظهرت في خط الاستواء من شواهد  
القطرة يصدقها كل نى علم بها استقر عنده من القواعد  
الشيخية من علم النحو والمعاني والصرف والحروف

والعنطق والاصول وما كان دأب العلماء والحكام من  
آيات المرضيه المصطلحة بينهم و انى بعزتك لا اطم  
شيئاً من علم الرسوم ولا ارى لعلمها فضلاً عندك لان  
ما سواك باطل مضمحل لدى وجهك الكريم .  
در كتاب اقدس است :

" انا ما دخلنا المدارس وما طالعنا المباحث  
اسمعوا ما يدعوكم به هذا المي الى الله الابدی .  
و در لوح حکما خطاب به آقا محمد فاضل قاضی است :  
" و اتك تعلم انا ما قرأنا كتب القوم و ما اطلعنا  
بها عندهم من العلوم كلما اردنا ان نذكر بيانات العلماء  
والحكما يظهر ما ظهر في العالم و ما في الكسب و  
الزهر في لوح امام وجه ربك نرى و نكتب انه احاط علمه  
السعوات و الارضين هذا لوح رقم فيه من القلم المعكس  
علم ما كان ولم يكن له مترجم الالسانى البديع ان ظم  
من حيث هو هو قد جعله الله معرّداً عن اشارات العلماء  
و بيانات الحكما انه لا يحكى الا عن الله وحده . الخ  
و چون تلعذ سید باب بصفر سن در مكتب شهرآز نرد  
معلمی کامل بوضع و مقدار در خور آن ایام سلم در تاریخ  
و حضور چندی در محضر درس حاجی سید کاظم رشتی

به کربلا در ایام شهاب نیز مصرح در کلمات خودشان است و آثار خطی بهفایت زیباییشان در دسترس عموم میباشد مرادشان از اقیمت این است که تحصیلات علمیه بهترتیب و تدرج از مقدمات بدرجات عالییه بنویس که معمول و متداول ایام بود مانند شیخ احسانی و سید رشتی و علما<sup>۱</sup> اصحابشان و غیرهم از علما<sup>۲</sup> ننمودند و این را به تشبیه و تقریب بحال جد امجد اعلای خود اقیمت گفتند و آنچه از خطوط و آثار و حتی صورت محاسبات تجارسی بوشهر که بخطشان باقی است و غیرها محقق میگردد اینست که قرائت و کتابت فارسی متداول نه بطریق علمی و نیز مقدار اندکی از کتب و قواعد عربی باسلوب آن ایام و نیز زیبایی خط و علم حساب رقوم معموله را در مکتب شیراز طی نمودند و منظور خالشان برای وارد کردن بحجره<sup>۳</sup> تجارت هم بیش از این نبود و ایشان هم چنین معلوم است که به ورود درین نوع علوم رسوم متداوله زمان دبستگی نشان نمیدادند ولی در ایام جوانی با عدم رضایت خالها به کربلا رفتند و در محضر سید رشتی مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل احادیث و آیات از طریق اثنا عشری و عرفانی مربوط به شیخ احسانی را بسیار

شنیدند و بفقہ امامی از روش آنان ورود نمودند و چنانچه از آثارشان مستفاد میگردد در مطالب و مآرب شیخ و سید بیش از همه امور دیگر وارد شدند و به آن مکتب نزدیک تر بودند و بنابراین در نظر مآلهای آن ایام اقی و به عبارت معمولی بیسواد بودند و لذا اعتراض بر کلماتشان کردند و نسبت بهیعلی دادند و ایشان نیز انکارنداشتند بلکه همان را دلیل حقیقت خود میستودند و آن علوم رسوم را علم نمیشمردند که شیخ بهائی گفته :

علم رسمی سر بسر قیل است و قال

نه از آن کیفیتى حاصل نه حال

و نسبت بشخص بها<sup>۴</sup> الله نیز تقریباً همین نحو است و خطوط ایشان و اخوانشان گواهی میدهد که زیبایی خط والد تقریباً بآنان نیز رسید ولی در تحصیل عربی مختصرو همان اندازه عرفانهای شیخی که شخص نقطه در آن بودند هم قدم نگذاشتند و لحن آثارشان به مذاق اشراقیین و رواقیین و امثالهم نزدیک تر است تا بشیخیین و لذا ایشان را شخص عارف مشرب اما نه عالم میدانستند و ایشانهم در کلمات خود بهمین استدلال نمودند .

عربی جلو و روبرو و در حضور .

و در لوحی در زیارت سید -

الشَّهِدَا است قوله :

أَمَام

" اسألك بامواج بحر بيانك أَمَام وجوه خلقك

ان تو پیدنا طی اعمال امرتنا به فی کتابك المبین ؟

عربی مرکب از همزه استفهامیه و

ما\* نفس است .

أَمَّا

در کتاب اقدس :

" أَمَا تسمعون ( آیا نمیشنوید ) صریح قطعی

الایهین .

عربی به معنی درستکاری .

در قرآن است :

أَمَانَة

" اَنَا عرضنا الامانة طی

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيَّنَ أَنْ يَحْطِبَهَا وَاشْفَقْنَا

مِنْهَا وَحَطِبَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا .

که ظاهر آیه اهم از آنکه مراد از امانت حطان مشهور لغوی

و مراد از انسان نوع بشر یا آنکه مراد از امانت جلوه

بزدانی در جهان و بیوستگی بآن سرچشمه و مراد

از انسان آدم ابوالبشر و مظاهر البیة باشد

در وزن و گرانی این بار و چهل و ناتوانی جسمانی

بشر است و عرض امانت بر مادون انسان اظهار تکلیف

بآنها نیست بلکه اشراق این انوار بر کل و فقدان

استعدادشان در قبول آن میباشد ولی بعضی بتقدیر

طی اهل السموات و نیر عرفاء و اولیاء و غیرهم تأویلات

گونگون کردند و نظیر آن در آیه دیگر قرآن است قوله :

" وَإِنْ تَعَدَّوْا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ

لِظَلُومٍ كَفَّارٍ .

و حافظ گوید :

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه فال بنام من دیوانه زدند

سعدی گوید :

خدا ترس باید امانت گزار امین کز تو ترسد امینش مدار

در لوحی مسطر در ضمن لغت حور است قوله :

" إِذَا طَلَعْتَ مِنْ غُرْفَةٍ مِنْ غُرَفَاتِ الْفَرَسِ دُونَ

حَوْرِيَّةٍ . . . نَادَتْ بِأَحْسَنِ الْأَصْوَاتِ بِمَا مَلَأَ الْأَرْضَ وَ -

السموات انی حوریه سمیت بالامانة .

و در لوحی دیگر است قوله :

" يَا حِزْبَ اللَّهِ طَيِّبِ الْأَطْيَابِ يَوْصَى الْعِبَادَ بِالْإِيمَانِ

الكبرى لعمر الله نورها اظهر من الشمس قد خسف كل نور عند نورها و ضيائها و اشراقها از حق مطلبهم مدن و ديارش را از اشراقات شمس امانت محروم نفرماید جميع را در ليالى و ايام به امانت و عفت و صفا و وفا امر نموديم .

و در خطایی است قوله :

" اما آیه قرآن که در حق امانت کبری ظلوم و جهول میفرماید این ظلوم و جهول مبالغه ظالم و جاهل نیست بلکه معنیش مظلوم و مجهول است یعنی حامل امانت کبری مظلوم است زیرا خلق انکار و استکبار نمایند و مجهول القدر است قدر او را نمیدانند و از ماهین بهائیان نخست حاجی شاه محمد منشادی بلبق افتخاری امین البیان بعراض دستکار در حقوق الله که وظیفه وصول و ایصال آن داشت ملقب و مشتهر شد و سالها بگرد آوردن حقوق معروف و معین در امر بهائی و ارسال آن به مرکز اشتغال ورزید و آخر الامر در میان آب که چندی برای جمع حقوق از مو منین بود با عده دیگر از بهائیان در ماهین عموم سکنه دچار حمله کردها شده مقتول گردید و این واقعه به سال

۱۲۹۸ هـ ق بود که شیخ عبید الله کرد بقصد آذربایجان حمله نمود و او پسر شیخ طه از خاندان پیر مرشد کردهای سنی اهل قریه<sup>۱</sup> نوچه متعلق بدولت عثمانی از قرا<sup>۲</sup> کوهستانی واقع در حدود سرحدی دودولت بود که قریه<sup>۳</sup> مذکور قرب هزارخانه سکنه داشت و شیخ طه از نظر مرشدی نفوذی شدید فیما بینشان حاصل کرد و چهار قریه تحت تولیت و فرمانش قرار گرفت و سالیانه مبلغ پانصد تومان از طرف محمد شاه قاجار برای او مستمری معین گردید و بعد از فوتش مقبره اش مزار کردها شد و پسرش شیخ عبید الله برجای پدر نشسته نفوذ و جمعیت کثیر حاصل نمود و پیوسته خیال طفیان بنام جهاد بقول خود با رافضیه میکرد و از قبر پدر رویاها و اوامر صادره برای این مقصود نشر میداد و از هر طرف کردها را حاضر ساخت و کردان ایرانی دم از کرامات او میزدند و یکبار در محاربه<sup>۴</sup> دولت عثمانی با دولت روسیه اردوی کرد بنام جهاد تهیه کرده محاربه نمود و شکست خورد و بسیاری دیگر بر خود دولت عثمانی طفیان نمود و مسیحیان آن حدود را یغما کرد تا در سال ۱۲۹۲ هـ ق به تحریک حمزه آقا از رویسای کردان ایران که سر به مخالفت و طفیان



بر کشید و با او همراه شد و نیز برخی دیگر به خاک  
 ایران هجوم کردند و ساوجبلاغ را تصرف نمودند و چون  
 میاندوآب تسلیم نشد و مابین دولتیان وارد و پیش مقاتله  
 در گرفت و بعضی از سران کرد و منتسبینش گشته شدند  
 چون غلبه نمود فرمان قتل عام داد لذا بر مرد و زن و -  
 اطفال تاختند و جوی خون روان ساختند و سوختند  
 و خراب کردند و بالاخره بعد از کشتکشیهای بسیار در  
 حطه به ارومیه غلبه نتوانستند و بالاخره شکست خورده  
 گریختند و دولت ایران از دولت عثمانی خواست و شیخ  
 را محاصره کرده گرفتند و فتنه از میان رفت و در آن واقعه  
 که امین اول مذکور گشته گردید امین دوم حاجی ابوالحسن

اردکانی سابق الوصف در ذیل نامش که شاگرد و معا  
 وی بود نیز تفنگ بر پا خورد و در مابین کشتگان به افتاد  
 و خود را به مردگی زد و چون کردان اجساد کشته و  
 نیم کشته میدیدند و غارت میکردند بر او چیزی واقع  
 نیامد و پس از رفتن کردها خود را متدرجا تا تبریز  
 رساند و در خانه حاجی مستشار یزدی چندی ماند تا  
 زخم پا معالجه شد و او بعد از حاجی امین البیان  
 مذکور حاجی امین مطلق بود و بنام و در ذکر هر دو امین

الواحي بسیار است قوله :

" بسم الله البهي الا بهي انا ستيناك امين -

البهان بين ملاه الاكوان .

وقوله :

" ونذكر الامين الذي ذكرناه في كتابي المبين

انه سبق اكثر الخلق في خدمة الله وامره . . . يا امين

انت حرف من صحيفتي الحمراء و ذكر من هذا الكتاب .

وقوله :

" هو الصادق الامين يا ابا الحسن انشاء الله

بعنايت مخصوصه حق فائز باشي و بما ينهي لا يام الله

عامل ايمان را بمشابه درخت مشاهده کن و اثمار و اوراق و

اغصان او امانت و صداقت و درستکاری و بردباری بوده

و هست بعنايت حق مطمئن باش و به خدمت اميرش

مشغول قد خطبتك امينا من لدى الحق و نوصيك

بما يرتفع به امر الله رب العالمين و اذن داديم تورا

باخذ حقوق الهى عاشر مع العباد بالروح و الريحان

و كن لهم ناصحا امينا و صاحبنا شفيقا ثم ارض بصا

قضيتك لك امروز كل بايد بكنه رضا فائز شونند نقطه

اولی جمیع را آگاه نمود و به این مقام بلند اطمینان

فرموده تا کل به رضای الهی فائز شوند و ازاراده های خود که نتیجه و خاتمه آن را مطلع نیستند بگذرند و به اراده الله ناظر باشند فی الحقیقه این دوروز قابل نیست که نفسی به ملاحظه آن از حق غافل شود یا بغیر رضای او حرکت نماید جمیع دوستان را تکبیر برسان و به این مقام که فی الحقیقه اعلی مقام است متذکر دار کذلک یا مَرک المظلوم لتشکر ربک الناطق الکریم البها علیک و علی الذین عطوا بما امروا به من لدن علیم حکیم .

و قوله :

" هو الناطق المبین فی ملکوت الاسماء هذا

یوم فیه ارتفع ندا الله من شطر السجین الاعظم . . . قد کان الامین لدی العرش فی سنة وبعدها ثم امرناه بان یرجع ویشتغل بما اراد . . . ثم ذکر فی آخر الکتاب من توجه الی شطر العرش الذی کنی بابی الحسن فی کتاب الله المہیمن القیوم . الخ

سفر اول میرزا ابوالحسن که بعد از امین البیان مذکور امین شده به عکا رفت در سال ۱۳۰۱ بود و نیز سورة الامین قوله :

" هذا کتاب من لدی الله المہیمن القیوم الی الذی منه ظہرت استقامة الکبری . . . ینہی لاهل العراق ان یفتخروا بک سوف یفتخرون ولكن القیوم لا یعلمون . . . ان یا امین قد بلغت ما امرناک فی المنام واخبرناک به فی اللوح . الخ

راجع به امین اردکانی مذکور است و در اثری از خ آردم ۶۶ است قوله :

" در باره جناب امین و توجه او به ارض طاء و از آنجا مع جمعی علیهم بہا الله به انگیس و سیا تظہیر بداد خواهی امین مراتب عرض شد هذا ما انزلہ الوہاب فی الجواب انه لا یقضى حاجتکم وانہم لا یقدرون علی قضاء حوائجہم وکیف حوائجکم اما انما اشکوبہ و حزنی الی الله ولا حبتی ان یریدوا ما اردناه من قبل و نریدہ من بعد امین بہان کہ از قلم رحمن جاری به مثابہ کوشر حیوان است از برای مقربین و مخلصین . الخ

راجع به قضیه شہادت سلطان الشہداء و محبوب الشہداء در اصفهان است کہ در یزد چنین مشورت و تصمیم شد کہ حاجی ابوالحسن به طهران بیاید و با فاضل قائنی